مائوتسه دون

زندگینـــــامه مختصـــــر



مائوتسه دون

زندگینامه مختصر

چاپ: انتشارات محسن – ناشر آثار مارکسیستی در افغانستان

پست الکترونیک: mohsinpubs@gmail.com

وبلاگ: http://mohsinpubs.blogspot.com

تاریخ انتشار: سرطان ۱۳۸۶ – جون ۲۰۰۷



این جزوه بوسیله "انتشارات محسن" و بر اساس کتاب‌های «مائوتسه دون زندگینامه - ارزیابی- یادها» (بیجنگ ۱۹۸۶)، «تاریخ فشرده‌ی چین» (بیجنگ ۱۹۸۱)، چند شماره «بیجنگ رویو» و شماری از سایت‌های اینترنتی تهیه شده است.

فهرست

مائوتسه دون

مـائو در ۲۶ دسـامبر ۱۸۹۳ در ایالـت هونـان بـه دنیـا آمـد. خانواده‌اش از طبقه زارع بود اما نسبت به دیگر هم محله‌های شـان وضع مالی بهتری داشتند. مائو از دوران کودکی در مزرعـه کـار می‌کرد و در مکتبی نزدیک خانه شان درس می‌خواند که علوم و عقاید کنفسیوس در آن تدریس می‌شد. پدرش مردی سـختگیر و مادرش زنی مذهبی و پارسا بـود و آداب و احکـام دیـن بـودا را دقیقاً رعایت می‌کرد و نیز مشوق پسرش به پیروی از احکام دینی بود. مادر مائو در ۱۹۱۹ درگذشت و پدرش در ۱۹۲۰.

در ۱۹۰۹ مائو که از کار بـر زمـین خوشـش نمـی‌آمـد نـزد کاکایش به تونگ شان رفت و شامل مکتب آنجا شد.

پس از انقلاب ۱۹۱۱ که سلطنت فیودالی را برانداخت، مائو به ارتش نـوین شورشـی پیوسـت و در ۱۹۱۳ بـه مکتـب متوسـطه هونـان قبـول شـد. او کـه شـدیداً علاقمنـد فعالیـت سیاسـی بـود، مضامین علوم اجتماعی را نسبت به علوم طبیعی ترجیح می‌داد.

مائو در عین زمان به دید و وادید با جوانان میهنپرست در خارج مکتب اشتیاق داشت. او در نامه‌ای (۹ نوامبر ۱۹۱۵) می‌نویسد که در دو سال گذشته علاقمند دوست‌یابی بوده و به این منظور در چندین مکتب اعلان‌هایی زده و جوانانی را که تحمل سختی‌ها و عرضه انجام کارهای دشوار را داشته و حاضر باشند جان شان را برای کشور شان فدا کنند، دعوت کرده تا با وی تماس بگیرند، و خوشحال بود از اینکه عده‌ای شاگردان پاسخ مثبت داده و او با آنان رابطه‌ای نزدیک دارد. از میان آنان لی‌لی سان و یوژان یونگ بودند که از رهبران حزب کمونیست شدند.

مطالعه افکار کنفسیوس، کانگ یوئی، سیانگ قی چائو[(۱)]، منسیوس، سون یاتسن، تولستوی، کروپاتکین و فلسفه‌های کانت‌گرایان جدید، هگل‌گرایان جدید و جزوه‌هایی به قلم جیان کانفو –که در آنها سوسیالیزم تبلیغ می‌شد– به درجات مختلف در رشد تفکر اولیه مائوی جوان نقش داشتند. یادداشت‌های او از مطالعاتش در دوران مکتب به چندین مجلد می‌رسید که از آنجمله فقط یکی باقی مانده است. فلسفه کنفسیوس و منسیوس بخش مهمی از آنها را تشکیل می‌دهد. این دو فیلسوف به جای فرار از

---

۱ –کانگ یوئی (۱۹۲۷ – ۱۸۵۸) و لیانگ قی چاو (۱۹۲۹ – ۱۸۷۳) نخستین بورژوا رفرمیست‌هایی در چین بودند که در نوشته‌های شان به مارکس و انگلس اشاره داشتند. و جو جی سین (۱۹۲۰ – ۱۸۸۲) نخستین انقلابی بورژوا بود که زندگینامه مختصر مارکس و انگلس و فشرده‌ای از «مانیفست حزب کمونیست» را در «نشریه خلق» در ۱۹۰۵ به چاپ رسانید. اما سهم اصلی در معرفی و ترویج مارکس و مارکسیزم قبل از تاسیس حزب کمونیست، توسط لی دائو چائو و چن دوسیو از طریق نشریه «تربیون هفتگی» ادا گردید.

واقعیت خواهان تغییر آن بودند و بناً آثار شان برای مائو جوان که آنچنان مشتاق دگرگونی دولت و جامعه بود نمی‌توانستند جذاب نباشند. با اینهم او به ایدئولوژی کنفسیوس در یادداشت‌هایش با دید انتقادی نگریسته است: «سه راهنمای عمده (حاکم محکوم را، پدر پسر را، شوهر زن را راهنماست) باید از بین بروند. اینها به اضافه دین، سرمایه‌داری و سلطنت، سه هیولا در جهان اند.»

بسیاری از تبصره‌های وی ترکیبی از فلسفه‌های قدیم و معاصر چین و متفکران غیر چینی می‌باشند و در آنها میتوان رگه‌های دیالکتیک ابتدایی را دید، مثلاً در این جمله: «امحای جهان بهیچوجه امحای نهایی نخواهد بود. پس از ناکامی به یقین کامیابی خواهد آمد. در این هیچ جای شک نیست. ما در انتظار پایان یافتن جهان کهن هستیم. به جای این امحا حتماً جهانی نوین خواهد نشست. آیا این بهتر از جهان کهن نخواهد بود؟»

مائو درکش از فلسفه را در خدمت دیدگاه‌های سیاسی‌اش می‌گرفت. اندیشه انقلابی و اراده قاطع او برای درهم شکستن ماشین دولتی آنزمان در دوره‌ی مکتب شکل گرفت. چون تفکر مائو از قبل قویاً ضد فیودالی و ضد امپریالیستی و مخلوطی از ایده‌های دموکراتیک، ماتریالیزم و دیالکتیک بود، کاملاً آمادگی داشت که با ورود مارکسیزم به چین، به آن بگراید. فلسفه کنفسیوس و منسیوس –ایدئولوژی فیودالیزم– و فلسفه کانت وجه مشترکی با مارکسیزم نداشتند و از جانب دیگر با توجه به وضع معارف آنزمان قبول مارکسیزم برای روشنفکر چینی آسان نبود که این مخصوصاً گرویدن مائوی برآمده از خانواده‌ای دهقانی به مارکسیزم را شگفت‌آور می‌سازد. منتها نکته اساسی

اینست که مائو آن فلسفه‌ها را در کلیت آنها نه بلعیده بلکه به آنها با دیدی انتقادی نگریسته و اثرات زیانبخش آنها را رد می‌کرد.

مائو در یادداشت‌ها و تبصره‌هایش متذکر می‌شود که جهت تغییر دولت و جامعه، یک فرد باید اولتر ازهمه خودش را تغییر دهد، پروسه‌ای که وی آن را «خودشناسی» نامید. او سعی کرد تا این ایده را که برای تغییر وطن، هر فرد باید حقیقت را دریافته و خود را بشناسد، در عمل به کار بندد. به این منظور در کنار رسیدگی جدی به درسهایش هر روز در مکتب به ورزش‌های سنگین می‌پرداخت.

منبع مهم دیگر آگاهی از افکار مائو در مکتب مقاله‌ی «بررسی‌ای از تربیت بدنی» است که در شماره اپریل ۱۹۱۷ مجله‌ی «جوانان نوین»[۲] نوشت. او در مقاله بر «کمال جسمی و ذهنی»، نقش پویای جهان ذهنی و تکامل کیفیات معنوی، جسمی و اخلاقی تاکید می‌ورزد که در نتیجه‌ی آن وضع مردم بهبود یافته و نسلی سالم از نظر ذهنی و جسمی عرض وجود خواهد کرد.

او وقتی در نشریه‌ای درباره سیر و سیاحت دو شاگرد در ایالت سچوان خواند تصمیم گرفت تا ابتکار آن دو را تجربه کند. در تابستان ۱۹۱۷ همراه دوستش «سیاوزیشنگ» معلم مکتبی ابتدائیه، نظیر دانشوران جهانگرد باستان، با پاپوش‌های بوریایی و

۲- مجله «جوانان نوین» به مدیریت چن دوسیو از بنیانگذاران حزب کمونیست چین منتشر می‌شد و در مکتب به وسیله «یانگ» که برای آن مقاله می‌نوشت پخش می گردید. مجله در آن هنگام بین جوانان و روشنفکران از شهرت فراوانی برخوردار بود و با پشتیبانی از دموکراسی و علم راه را برای جنبش چهارم می مهیا نمود.

چتـری و پـشتاره‌ای از لبـاس، پـنج ایالـت را در نوردیـده و از زندگی اقشار مختلف مردم بخصوص رنجبران آگاهی کسب کرد و از آنان آنقـدر آموخـت کـه نمـی‌توانـست از لابـلای کتـاب‌هـا بیاموزد.

حادثه دیگـری نیـز نـشان دهنـده جرئـت و فراسـت مـائوی مکتبی اسـت. در نـوامبر ۱۹۱۷ او توانـست بـا بـسیج شـاگردان و استفاده هشیارانه‌ای از حیله‌ای جنگی، دیکتاتورهای نظامی شـمال را به عقب‌نشینی از چانگشا وادارد.

مائو دو سال آخر مکتب را مخـصوصاً بـه مطالعـه گذرانـد و اغلب به صنف نمی‌رفت. او در جون ۱۹۱۸ از مکتب -جـایی کـه هیچ وقت با آن انس نگرفت- فارغ گردیـد. در ۱۹۲۰ در نامـه‌ای می‌گوید: «من تا آخر عمر از مکتب بیزار خـواهم بـود و تـصمیم گرفته‌ام دیگر به مکتب نرفته و به مطالعه شخصی بپردازم.»

مائو از روی عشقی آتشین برای چین به طور خستگی‌ناپـذیر در جـستجوی حقیقـت انقلابـی بـود. در اپریـل ۱۹۱۸ بـا هـدف شناخت راه‌ها و شیوه‌های نوین تغییر چین همراه «کـای هـسن» و دیگران، «جمعیت نوین خلق» را بنا نهاد و به زودی سفر اعـضای "جمعیت" و سایر جوانان مترقی را به فرانسه بر اسـاس برنامـه‌ای کار-تحصیل به منظور فراگیـری افکـار مترقـی و تجربـه انقلابـی سـازمان داد. بـا ایجـاد حـزب کمونیـست، بـسیاری از اعـضای «جمعیت» ستون فقرات سازمان هونان را تشکیل می‌دادند که بعداً در راه کمونیزم جان باختند.

مائو در ۱۹۱۸ وارد پوهنتون بیجنگ شد و برای تهیه مخارج تحصیل و زندگی در کتابخانه‌ی آن کاری نیمه وقت گرفـت. در همـین زمـان بـا لـی دائـو چـائو آشـنا شـد و بـا او و تعـدادی از

روشنفکران و همفکرانش گروهی تشکیل داد که بعدها حزب کمونیست چین را بنیان گذاردند.

مائو در پنج سال بعد ضمن تحصیل در مدرسه عالی، قسمت اعظم وقتش را صرف مطالعه و سیاست می‌کرد. او سرودن شعر به شیوه کلاسیک را فرا گرفت. در جولای ۱۹۱۹ به چانگشا برگشت و نشریه‌ای را منحیث بانگ جنبش در منطقه منتشر کرد و به زودی به عنوان سخنگویی رسا علیه دیکتاتوران نظامی و امپریالیزم سرشناس شد. وقتی نشریه بیشتر از چهار شماره اجازه انتشار نیافت، مدیر مسئول «هونان نوین» گردید. و هنگامی که جلو چاپ این نشریه هم توسط دیکتاتور نظامی محل گرفته شد به نوشتن برای روزنامه‌ای دیگر ادامه داد تا زمان اعتصاب دسامبر ۱۹۱۹ که مجبور به فرار از ایالت شد. در حوالی جنبش چهارم می[۳] (۱۹۱۹) بود که مائوتسه دون برای اولین بار با مارکسیزم آشنا شده و به آن گروید. در ۱۹۲۰ «انجمن مطالعات فرهنگی» و کتابفروشی‌ای را به قصد اشاعه افکار انقلابی ایجاد کرد و رهبری چند گروه کمونیستی را در چانگشا به عهده داشت.

مائو در ۱۹۲۰ در چانگشا مدیر یک مکتب ابتدایی شد و در

۳- جنبش ضد فیودالی و ضد امپریالیستی چهارم می که تحت تاثیر انقلاب اکتبر روسیه توسط روشنفکران با آگاهی اولیه از ایدئولوژی کمونیستی رهبری می‌شد، طرفدار علم و دموکراسی و مخالف کنفیسوس گرایی، مجموعه قواعد اخلاقی کهن، ادبیات کهن، تعصب و خرافات و کل نظام اجتماعی- سیاسی کهن بود. جنبش چهارم می، بزرگترین و تمام عیارترین انقلاب فرهنگی از سرآغاز تاریخ چین تا آنزمان به شمار می‌رود.

همین سال با کای هویی دختر یک معلم ازدواج کرد. [۴] **طوریکه خود در صحبت با ادگارسنو یادآور شده تا تابستان ۱۹۲۰ «در تئوری و تا حدودی در عمل یک مارکسیست شده بود». او پیشرفت جنبش‌های کمونیستی در بیجنگ و شانگهای را دقیقاً دنبال می‌کرد و در جولای ۱۹۲۱ هیئت هونان به نخستین کنگره حزب کمونیست در شانگهای را رهبری کرد و منحیث دبیر شاخه حزب کمونیست در هونان برگشت.**

در ۱۹۲۲ نماینده‌ای از سازمان هونان را برای سازماندهی به معادن ذغال آن یوان فرستاد. در عرض ۹ ماه اتحادیه معدنچیان آن یوان از موفق‌ترین اتحادیه‌ها در چین گردید. مائو اعضای دیگر حزب را هم جهت سازمان دادن کارگران راه آهن، نجاران، سلمانی‌ها، معدنچیان سرب وغیره فرستاد. جنبش کارگری اوج بیسابقه‌ای گرفت.

مائو نتوانست در کنگره دوم حزب (۱۹۲۲) شرکت کند. سال بعد در کنگره سوم به عضویت کمیته مرکزی درآمد. کنگره

۴- در ۱۹۳۰ گومیندان که در پی امحای کمونیست‌ها بود، همسر مائو و خواهرش مائوزهون را در هونان تیر باران کرد. مائو از این همسرش سه پسر داشت که اولی در جنگ کوریا کشته شد، دومی در اثر بیماری درگذشت و سومی که چهار سال بیش نداشت در پی شهادت مادرش، توسط خانواده دیگری به فرزندی گرفته شد.

سپس مائو با هوزیچن ازدواج کرد که در راهپیمایی طولانی همراهش بود. در جریان راهپیمایی چند فرزندش ناپدید شدند و تلاش برای یافتن شان به جایی نرسید. هوزیچن به بیماری‌ای روانی مبتلا گردید و برای تداوی به شوروی فرستاده شد.

جیانگ جین آخرین همسر مائو بود که در ۱۹۹۱ درگذشت.

سوم براساس مشورت کمینترن سیاست همکاری با گومینـدان را جهت ایجاد جبهـه متحـد ضـد امپریالیـستی و ضـد فیـودالی و در برگیرنده‌ی کلیه طبقات دموکراتیک، در پیش گرفت. همچنان در کنگره فیصله شد که تمام اعضای حزب کمونیست باید بـه شـکل انفرادی به گومیندان بپیوندند. پس از تحقق همکاری گومیندان و حـزب کمونیـست، مـائو بـه عـضویت کمیتـه اجرایـی مرکـزی گومیندان پذیرفته شد و در راس ریاست شـعبه مرکـزی تبلیغـات گومیندان، مسئولیت انتشار «هفته نامه‌ی سیاسی» و موسسه جنبش دهقانی را به به دوش داشت.

پس از حدود ۱۸ مـاه، در موقعیـت نماینـده اعـلای حـزب کمونیست و عضو بوروی شانگهای گومیندان از سوی «چپ»ها و راست‌ها مورد حمله قرار گرفته بود. در همین سال بیمار شد و در فبروری ۱۹۲۵ به شائوشان برگشت.

کمینترن شعبه «بـین الملـل دهقـانی» را در اکتبـر ۱۹۲۳ بـه وجود آورده بود اما چن دوسیو در مقام دبیر حـزب، دهقانـان را عناصر نامطمئن و مصاب بـه عـادات فیـودالی ارزیـابی مـی‌کـرد. دوستان مائو در حومه شائوشـان بـه تاسـیس مکاتـب شـبانه بـرای دهقانان دست زده بودند و در می ۱۹۲۵ جمعیت‌های ضد خارجی «غـرور ملـی» را سـازمان دادنـد تـا دهقانـان را بـرای بازداشـتن زمینداران از فروش غله به بیرون از محل متشکل سازند. در اواخر اگست سربازان ارتش ایالتی برای خواباندن خیزش حمله آوردنـد و مائو به کانتون فرار کرد.

در نوشته‌های «تحلیل طبقاتی جامعه چین» و «جنبش دهقانی در هونان» که بین زمستان ۱۹۲۵ و بهار ۱۹۲۷ به رشته تحریـر در آورد به اهمیت عظیم مـسئله دهقـانی در انقـلاب چـین و اهمیـت

عظیم رهبری پرولتاریا بر جنبش دهقانی می پردازد.

تا آن زمان حزب کمونیست درک درستی از ضرورت رهبری پرولتاریایی انقلاب نداشت. مائو در اثر اولی خاطر نشان نمود که پرولتاریای صنعتی نیروی رهبری کننده‌ی انقلاب چین و دهقانان بزرگترین و استوارترین متحد آن را تشکیل می‌دهند. همچنان متذکر شد که بورژوازی ملی طبقه‌ای در نوسان است که با اعتلای انقلاب منقسم شده و جناح راست آن به دشمن انقلاب بدل خواهد شد.

برعلاوه، مقاله اپورتونیست‌های راست و «چپ» در ارگان‌های رهبری حزب را آماج قرار می‌داد که نیروی دهقانان را نادیده گرفته و در برابر جناح راست گومیندان خود را بلا تکلیف می‌یافتند.

چن دوسیو نظرات درست مائوتسه دون را نپذیرفته و بر آن بود که در جبهه متحد باید در همه چیز وحدت حاکم باشد و نه مبارزه. او می‌ترسید که خیزش کارگران و دهقانان بورژوازی را خواهد رماند. او مخالف مبارزه مسلحانه‌ی دهقانان و کارگران بود. در نتیجه رهبری حزب نتوانست در مقابل حیل جناح راست بورژوازی ملی که خواستار غصب رهبری در انقلاب بود، تدابیر احتیاطی و لازم را اتخاذ کند. در ۲۰ مارچ چانکایشک به سربازانش دستور داد تا اعضای حزب کمونیست را در هر جایی که بیابند به قتل برسانند. هزاران کمونیست قتل عام شدند و چهار تا پنج سال پس از آن خون بیش از یک میلیون انقلابی (به شمول رهبران برجسته‌ی حزب کمونیست مثل گولیانگ، کای هسن، چن یانیان، ژائوشیان و دوازده تن دیگر) به زمین ریخته شد. توده‌ها به اسلحه دست نیافتند و در نتیجه انقلاب به شکست انجامید.

با اینهم کمونیست‌ها از قتل عام چانکایشک مرعوب نشدند. مائو درین باره نوشت:

«اما حزب کمونیست چین و خلق چین نه بهراس افتادند، نه به انقیاد گردن نهادند و نه نابود گردیدند، بلکه از نو بپا خاستند، خون‌ها را پاک کردند، رفقای شهید را بخاک سپردند و نبرد را از سر گرفتند. با برافراشته نگهداشتن درفش بزرگ انقلاب آنها به مقاومت مسلح برخاستند و در سرزمین‌های وسیعی از چین حکومت‌های خلق برپا کردند...»

برای نجات انقلاب در اول اگست ۱۹۲۷ قیام درو خزانی برپا گشت و اولین گلوله‌ها علیه مرتجعان گومیندان شلیک گردیدند. در سپتامبر، مائوتسه دون با رهبری قیام درو خزانی نخستین ارتش سرخ کارگران و دهقانان را سازمان داده و نخستین پایگاه انقلابی روستایی را در کوهستان جین گان به وجود آورد. در اپریل همان سال قطعات نیروهای قیام نانچان به این کوهستان آمدند. ارتش سرخ «محاصره و سرکوب» گومیندان علیه مناطق پایگاهی سرخ را در هم شکست و آتش نبرد پارتیزانی در ایالت‌های مختلف زبانه کشید. مائو با جمعبندی تجارب آنها خاطر نشان نمود که در چین چگونگی کسب مسلحانه قدرت به سان کشورهای سرمایه داری یعنی تصرف شهرها و سپس حمله بر مناطق روستایی نخواهد بود. در چین تنها راه عبارتست از ایجاد مناطق پایگاهی انقلابی روستایی، محاصره شهرها از طریق دهات و سرانجام تصرف شهرها. این ایده در نوشته‌هایی چون «چرا قدرت سیاسی سرخ در چین پایدار می ماند؟»، «مبارزه در کوهستان جین گان» و «از یک جرقه حریق بر می‌خیزد» تشریح شده اند. در دسامبر ۱۹۲۹ کنفرانس ارتش چهارم سرخ قطعنامه‌ای

را تصویب کرد در توضیح اینکه چگونه یک ارتش تودهای طرازنوین پرولتری که با انضباط آهنین بار آمده و در پیوند فشرده با تودههاست، می‌تواند متشکل از ارتش انقلابی دهقانی بوده و ساختمان حزب را استحکام بخشد.

در ۱۹۳۳ مائو به عضویت بوروی سیاسی کمیته مرکزی انتخاب شد. از پایان ۱۹۳۰ به بعد به اتفاق جوده در مقابل چندین عملیات «محاصره و سرکوب» علیه مناطق پایگاهی انقلابی ایستاد. حینیکه انقلاب ارضی هنوز ادامه داشت، مائوتسه دون تودهها را در رشد تولید کشاورزی، صنایع دستی، تجارت و برنامههای فرهنگی و آموزشی و پرورشی در منطقه پایگاهی انقلابی مرکزی هدایت کرد. اما بنابر ماجراجویی «چپ» وان مین که مخالف سیاست رهبری‌کنندهی چین و جنگ انقلابی چین تدوین شده توسط مائو بود، مائو از رهبری مرکزی حزب و ارتش سرخ کنار گذاشته شد. استراتژی و سیاستهای اشتباهآمیز وان مین در مبارزه علیه پنجمین «محاصره و سرکوب» گومیندان به شکست منتهی شدند. در اثر اجرای مشی «چپ» وان مین حزب تلفات سهمگینی را متحمل شد: ۹۰ در صد اعضایش در مناطق سرخ و تقریباً ۱۰۰ در صد آنان در مناطق سفید از تیغ کشیده شدند.

در اکتبر ۱۹۳۴ ارتش سرخ در ایالت جیانسی توسط نیروهای چانکایشک در معرض محاصرهای نابود کننده قرار گرفت و برای آن چارهای جز عقب نشینی‌ای استراتژیک باقی نمانده بود. در ۱۶ اکتبر ارتش سرخ به رهبری مائو و سایر اعضای مرکزی حزب به راهپیمایی طولانی ۸۰۰۰ کیلو متری دست زد که حماسهای بی نظیر در تاریخ بشر می‌باشد.

در جنوری ۱۹۳۵ ارتش سرخ شهر زون یی (ایالت گیژو) را متصرف شد و در آنجا حزب کمونیست یک کنفرانس سه روزه‌ی وسیع بوروی سیاسی کمیته مرکزی را برگزار کرد. مائوتسه دون در سخنرانی‌اش در کنفرانس بر اساس درس‌های واقعبینانه از تجارب جنگی، رفقا را به اشتباه‌آمیز بودن مشی نظامی (تکیه روی جنگ‌های کلاسیک فرسایشی بدون توجه به واقعیت ضعیف بودن از لحاظ نفرات و تجهیزات در مقابل ارتش یک میلیون و دوصد هزاری گومیندان که توسط امپریالیست‌ها آموزش دیده و مجهز بود) متقاعد ساخت. حزب به رهبری ماجراجویانه‌ی «چپ» وان مین در کمیته مرکزی پایان داد و بنابر انتقاد از خود و پیشنهاد چوئن لای، رهبری مرکزی جدیدی به ریاست مائوتسه دون را برگزید، کاری که حزب و ارتش سرخ را از خطری مهیب رهانید. این رخداد نقطه چرخشی حیاتی در تاریخ حزب کمونیست چین به شمار می‌آید. کمیته مرکزی حزب و ارتش سرخ با گذر از کوه‌ها و رود خانه‌ها و مواجهه با دشواری‌های غیر قابل وصف، حمله و تعقیب و محاصره و سرکوب تقریباً روزانه‌ی دشمن، سرانجام در اکتبر ۱۹۳۵ به شانسی شمال رسیدند. از ۱۰۰ هزار عضو ارتش سرخ تنها حدود ۸ هزار تن توانستند خود را زنده به شانسی برسانند. تعداد اعضای حزب هم از ۳۰۰ هزار به حدود ۴۰ هزار کاهش یافت.

تجاوز جاپان به چین، کشور را در بحران ملی شدیدی فرو برده بود. در دسامبر ۱۹۳۵ بوروی سیاسی کمیته مرکزی حزب در مورد سیاست و تاکتیک‌های حزب در ارتباط با جبهه متحد ملی ضد جاپانی به تصمیم رسید. به دنبال جلسه، مائوتسه دون گزارش «درباره تاکتیک‌های ضد امپریالیزم جاپان» در کنفرانس

فعالان حزبی ارائه کرد که در آن به طرزی سیستماتیک تئوری و تاکتیک جبهه متحد ملی ضد جاپان تشریح شده است. در دسامبر کمسیون مرکزی نظامی انقلابی به رهبری مائو تشکیل شد. در ۱۲ دسامبر ۱۹۳۶ حادثه سیان رخ داد و چانکایشک توسط جنرال‌های میهنپرست گومیندان «ژون خه لیان» و «یان هوچن» به علت عدم مقاومتش در برابر تجاوز جاپان و دامن زدن به جنگ داخلی دستگیر و در سیان زندانی شد. دو جنرال خواست‌های ۸ ماده‌ای به شمول مقاومت در برابر جاپان و قطع جنگ علیه کمونیست‌ها را مطرح نمودند. حزب کمونیست با توجه به بحران شدید ملی طرفدار حل مسالمت‌آمیز قضیه بود به شرط آنکه چانکایشک به وحدت ملی و مقاومت علیه جاپان موافقت نشان دهد. به این منظور حزب کمونیست هیئتی را به رهبری چوئن لای به سیان فرستاد. چانکایشک پس از آنکه شرایط به وی قبولانده شد از زندان آزاد گردید. حل مسالمت‌آمیز حادثه سیان که به ابتکار مائو و چوئن لای به پیش برده شد، نقش خطیر تاریخی در تجدید همکاری بین گومیندان و حزب کمونیست در جنگ ضد تجاوز جاپان ایفا کرد. مائو در ۱۹۳۶ «مسایل استراتژی در جنگ انقلابی چین» را نوشت که در آن ضمن شرح ویژگی‌ها، قوانین، استراتژی و تاکتیک‌های جنگ انقلابی چین، از ماجراجویی «چپ» در امور نظامی انتقاد می‌کند.

تا ۱۹۴۵ حزب کمونیست ۱۹ منطقه پایگاهی در شمال و مرکز چین داشت که جمعاً حدود ۹۰ میلیون نفر جمعیت را در بر می‌گرفتند، تعداد اعضای حزب به یک میلیون و ۲۰۰ هزار تن و تعداد افراد نیروهای مسلح به ۹۰۰ هزار تن بالغ می‌شد.

مائو در تابستان ۱۹۳۷ به فلسفه پرداخته و آثار معروف

«درباره پراتیک» و «درباره تضاد» را نوشت که در آنها تجربه اساسی انقلاب چین را از دیدگاهی فلسفی جمعبندی کرده و تئوری مارکسیستی شناخت و دیالکتیک را برای افشا و انتقاد اشتباهات ذهنیگرایانه و بخصوص دگماتیستی در حزب کمونیست به کار بست. مائو با این دو اثر مارکسیزم-لنینیزم را غنا و تکامل بخشید. در اگست ۱۹۳۷ به دنبال بروز جنگ مقاومت ضد جاپانی جلسه‌ی وسیع بوروی سیاسی حزب کمونسیت در شانسی برگزار شد که مائو در آن نطق مهمی پیرامون مشی، برنامه و سیاست‌های حزب در جنگ مقاومت ایراد کرده و بر سرشت طولانی بودن جنگ و اصل اساسی حفظ استقلال حزب و عدم وابستگی در درون جبهه متحد تاکید گذاشت. در ۱۹۳۸ «مسایل استراتژی در جنگ پارتیزانی ضد جاپانی»، «درباره جنگ طولانی» و آثار نظامی دیگری را نوشت و در آنها سیاست کلی حزب در راه جنگ طولانی را تصریح نموده و تئوری‌های اشتباه‌آمیز «انقیاد ملی» و «پیروزی سریع» را به باد انتقاد گرفت. مائو با مطرح نمودن جنگ پارتیزانی در سطحی استراتژیک به نقد گرایش‌ها در درون و بیرون حزب مبنی بر کم بها دادن به جنگ پارتیزانی پرداخت. دو اثر فوق به اضافه «مسایل استراتژی در جنگ انقلابی چین» بنیاد اندیشه مائوتسه دون در ساحه نظامی را تشکیل داده و خدمت بسزایی به تئوری نظامی مارکسیزم به شمار می‌روند. در گزارش و نتیجه‌گیری در ششمین پلنوم ششمین کمیته مرکزی حزب که از سپتامبر تا نوامبر ۱۹۳۸ دوام کرد، مائوتسه دون مجدداً بر استقلال و عدم وابستگی در درون جبهه متحد تاکید ورزیده و آن را با توجه به نظر اشتباه آمیز وان مین که تنها وحدت را می‌دید و از اهمیت مبارزه غافل بود، مورد بررسی قرار

داد. او در حالیکه تمام حزب را به مطالعه مارکسیزم- لنینیزم فرا می‌خواند، بر این امر تکیه می‌کرد که تئوری باید با توجه به شرایط چین در عمل پیاده شود و نه اینکه آن را صرفاً به مثابه احکامی جامد از بر کرد. مائو دیگر در موقعیتی قرار داشت که می‌توانست در شکل و سمت دادن شعور چین دوران جنگ در حرف و عمل عمیقاً تاثیر گذارد. بسیاری از مردم بیرون از مناطق پایگاهی و حزب کمونیست درباره مائو و افکارش از طریق ادگارسنو خبرنگار امریکایی آگاهی یافتند که ترجمه چینی کتابش «ستاره سرخ بر فراز چین» (۱۹۳۷) وسیعاً پخش شده بود. تصویری که ادگارسنو از مائو به دست داده بود -استراتژیست، سیاستمدار، رهبری بزرگ با زندگی ساده، میهنپرست، از جان گذشته و با نبوغی سرشار- با گزارش‌های سایر خبرنگاران و انتشار مخفی مقالات او تایید می‌شد.

از ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۰ مائو آثار معروفش «بمناسبت انتشار اولین شماره مجله "کمونیست"»، «انقلاب چین و حزب کمونیست چین» و «در باره دموکراسی نوین» را پدید آورد که در آنها به طرزی جامع تئوری‌های اساسی دموکراسی نوین را توضیح داده و تئوری مارکسیستی-لنینیستی را راجع به رهبری پرولتریا در انقلاب دموکراتیک تکامل بخشید. او با مشخص نمودن اهداف، وظایف، نیروی محرکه، خصلت و دورنمای انقلاب دموکراتیک نوین، برنامه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی انقلاب دموکراتیک نوین را فرمولبندی کرده و سه سلاح معجزه آسای انقلاب چین یعنی جبهه متحد، مبارزه مسلحانه و حزب را شناساند.

مائو همچون آموزگار پراتیک انقلابی روی ایجاد پیوندی مستحکم و صمیمانه بین توده‌ها و رهبری حزب پیوسته اصرار

می‌ورزید. او به اعضای حزب می‌آموخت که باید متواضعانه از توده‌ها یاد بگیرند در عین حالی که به آنان یاد بدهند. او از رهبران می‌خواست تا ایده‌های پراکنده‌ی توده‌ها را از طریق بررسی، نظم بخشیده و آنها را به شکل نوین دوباره بین توده‌ها ببرند تا ایده‌های مذکور را از آن خود دانسته بپذیرند.

در پایان اکتبر ۱۹۳۸ تجاوزکاران جاپانی گوانجو و ووهان را تسخیر کردند. نیروهای گومیندان به منطقه کوهستانی جنوب غربی عقب نشستند. هنگامی که ارتش امپریالیستی جاپان عملیات عمده‌اش را علیه مناطق پایگاهی ضد جاپانی حزب کمونیست متدرجاً متمرکز ساخت، نیروهای سرسخت در گومیندان نیز همدست با جاپانی‌ها به اضافه انجام عملیات نابود کننده نظامی، به محاصره اقتصادی علیه این مناطق پایگاهی اقدام کردند که موجب شد تا مناطق مذکور در ۱۹۴۱ با دشواری‌های وخیم اقتصادی روبرو گردند. در مبارزه علیه این وضع مائو و کمیته مرکزی، ارتش و خلق در مناطق پایگاهی را در کارزار تولیدی عظیم برای تهیه نان و لباس کافی به دست خودشان، رهبری کردند و بدین ترتیب مشکلات مالی و اقتصادی برطرف و برخی از واحدهای مسلح خودکفا شدند.

در این دوره‌ی دشوار، مائوتسه دون جنبش اصلاح سبک کار (از ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۴) برای ارتقا و تعمیق آموزش ایدئولوژی مارکسیستی- لنینستی با هدف غلبه بر ایدئولوژی ضد پرولتری و کسب وحدت اصولی بین اعضای حزب و تقویت قدرت رزمی آنان به راه انداخت. کادرهای حزبی به مطالعه اصول اساسی ماتریالیزم دیالکتیک و آموزش‌های اساسی لنین و استالین درباره نقش حزب کمونیست پرداختند. آنان فراخوانده شدند تا در هر

امری بر اصل جستجوی حقیقت از لابلای واقعیات پافشاری ورزیده، از واقعیت حرکت کرده، تئوری را با پراتیک پیوند دهند، و به منظور غلبه بر گرایش‌های ذهنیگرانه، سکتاریستی و سبک الگوسازی در نوشتن، انتقاد و انتقاد از خود را به کار بندند.

جنبش اصلاح سبک کار اثر دگماتیزم چپ وان مین را از بین برده و باعث ایجاد وحدت بیسابقه‌ی ایدئولوژیکی، سیاسی و تشکیلاتی در حزب گردید. کارزار بزرگ تولیدی و جنبش اصلاح سبک کار پایه مادی و ایدئولوژیکی پیروزی جنگ ضد جاپانی را نهاد. مائوتسه دون در مارچ ۱۹۴۳ به عنوان صدر بوروی سیاسی کمیته مرکزی حزب برگزیده شد. او در هفتمین کنگره حزب «درباره دولت ائتلافی» و سایر گزارش‌ها را ارائه داشت که در آنها تجربه جنگ ضد جاپانی را جمعبندی و مشی سیاسی بسیج گسترده‌ی توده‌ها، توسعه نیروهای خلق، شکست تجاوزکاران جاپانی، آزاد ساختن مردم کل کشور و بنای یک چین دموکراتیک نوین تحت رهبری حزب را تنظیم کرد. مضافا او سه سبک کار مهم حزب کمونیست چین یعنی تلفیق تئوری با عمل، پیوند فشرده با توده‌ها و انتقاد و انتقاد از خود را توضیح نمود. اندیشه مائو که اصول اساسی مارکسیزم–لنینیزم را با واقعیت‌های مشخص انقلاب چین انطباق می‌بخشید همچون ایدئولوژی رهبری کننده‌ی حزب در کنگره تثبیت شد. او در نخستین پلنوم هفتمین کمیته مرکزی به مقام صدر کمیته مرکزی حزب انتخاب گردید، مقامی که در کلیه کنگره‌های بعدی حزب تا زمان خاموشی‌اش (۲٦ سپتامبر ۱۹۷۶) دارا بود.

پس از پیروزی جنگ ضد جاپانی، مائو اصل هدایت کننده‌ی «جواب مشت با مشت» در برابر حیله‌ی مذاکرات صلح

چانکایشک[۵] و توطئه وی برای برانگیختن جنگ داخلی را عرضه داشت. او در ۱۹۴۵ به امید برقراری صلح داخلی، همراه چوئن لای و عده‌ای دیگر برای ملاقات با چانکایشک به چون چینگ رفت. در ۱۰ اکتبر «موافقتنامه ۱۰ اکتبر» صلح و بازسازی ملی بین گومیندان و حزب کمونیست به امضا رسید. اما در تابستان ۱۹۴۶ چانکایشک موافقتنامه را نقض و جنگ داخلی را که مدتی طولانی تدارک دیده بود آغازکرد. در پاسخ، مائوتسه دون حزب و خلق را جهت درهم شکستن تهاجم گومیندان فراخوانده و اصل تمرکز نیروی برتر به منظور نابودی یکایک نیروهای دشمن و سایر اصول نظامی را به پیش کشید.

در فاصله بین شکست جاپان و آغاز جنگ نهایی برای تکمیل انقلاب دموکراتیک نوین، مبارزه مهمی درون حزب کمونیست بر سر این مسئله که آیا شکست چانکایشک با توجه به پشتیبانی امپریالیزم امریکا از وی عملی بود یا نه در گرفت. مائو این مبارزه را علیه آنانی که به نیروی امپریالیزم امریکا و قدرت بمب اتمش پر بها داده و به توانایی خلق چین و نیروهای انقلابی در برپایی جنگ آزادیبخش پیروزمندانه علیه امپریالیزم امریکا و نوکرش چانکایشک تردید داشتند، رهبری کرد. او در اپریل ۱۹۴۶ «چند ارزیابی از وضع بین‌المللی کنونی» را در رد آن ارزیابی‌های بدبینانه نوشت و نیز خاطرنشان ساخت که فقط در صورتی خطر جنگ جهانی برطرف می‌شود که نیروهای خلق‌های جهان قاطعانه و کوبنده علیه نیروهای ارتجاعی جهان مبارزه کنند؛

۵- چانکایشک در عین حالیکه به مذاکره با حزب کمونیست می‌پرداخت حملاتش را بر مناطق سرخ شدت می‌بخشید.

که امکان آن هست که کشورهای سوسیالیستی با کشورهای امپریالیستی به بعضی سازش‌ها برسند، معهذا این سازش‌ها «ایجاب نمی‌کند که خلق‌های کشورهای سرمایه‌داری جهان در کشورهای خود با پیروی از آن سازش کنند.»، «خلق‌های این کشورها کمافی‌السابق بنابر اوضاع خاص خود به اشکال گوناگون مبارزه خواهند کرد». قابل یادآوریست که مائو با نقطه نظر استالین که به حزب کمونیست چین توصیه می‌نمود برای کسب قدرت از اقدام به مبارزه‌ای همه جانبه علیه چانکایشک خودداری و در عوض با او موقتاً به بهترین توافق ممکن برسد، مخالفت می‌کرد. در واقع استالین نیز به نیروی امپریالیزم پر بها و به نیروی خلق کم بها می‌داد. اما همانطور که بعدها خودش گفت از اینکه با پیروزی جنگ انقلابی در چین به او ثابت شد که دچار اشتباه بوده، خوشحال گردید.

مائو در اگست ۱۹۴۶ در مصاحبه‌ای با آنا لوئیز استرانگ خبرنگار امریکایی جمله‌ی معروفش «تمام مرتجعان ببر کاغذی هستند» را بیان داشت.

پس از یک سال جنگ دشوار، ارتش آزادیبخش توده‌ای تهاجم استراتژیک سربازان چانکایشک را درهم شکست و خود تهاجم استراتژیکش را شروع کرد. در دسامبر ۱۹۴۷ مائو در جلسه‌ای از کمیته مرکزی حزب در شمال شانسی گزارش «وضع کنونی و وظایف ما» را ایراد کرد. گزارش ضمن تذکر اینکه جنگ انقلابی خلق چین به نقطه عطفی رسیده است، وظایف و سیاست‌های حزب را در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی تصریح می‌نمود. مائو با چوئن لای و جوده فرماندهی ارتش‌های مختلف آزادیبخش توده‌ای را به عهده داشت. بین سپتامبر ۱۹۴۸

و جنوری ۱۹۴۹، ارتش آزادیبخش به پیروزی در شهرهای عمده نایل شد. مائوتسه دون همراه سایر رهبران حزب در حالیکه جنگ آزادیبخش را هدایت می‌کرد، به منظور تضمین تداوم پشتیبانی از نظر نیروی انسانی و امکانات مالی، به اصلاحات ارضی و ساختمان اقتصادی در مناطق آزاد شده توجه مبذول می‌داشت.

در آستانه‌ی سقوط رژیم گومیندان، مائو در گزارش مهمی به دومین پلنوم هفتمین کمیته مرکزی، سیاست‌هایی را جهت تسریع پیروزی سرتاسری انقلاب و تصمیم دایر بر تغییر تمرکز کار حزب از مناطق روستایی به شهرها را روی دست گرفت.

در سپتامبر ۱۹۴۹ مائو در مقام ریاست اولین پلنوم کنفرانس مشورتی سیاسی خلق چین، طی یک نطق و پیش نویس بیانیه‌ای برای کنفرانس اعلام نمود: خلق چین به پا خاسته است. و نیز افزود که دولت مرکزی جمهوری توده ای چین، مردم سرتاسر کشور را در غلبه بر کلیه مصایب، نوسازی اقتصادی و فرهنگی، امحای فقر و جهالت به جا مانده از چین کهن و بهبود مجدانه‌ی زندگی مادی و فرهنگی مردم رهبری خواهد کرد. در اول اکتبر آن سال مائوتسه دون در میدان تیانمن تاسیس جمهوری توده‌ی چین را با فر و شکوه اعلام داشت.

هنوز یک سال از آزادی چین نگذشته بود که امریکا و متحدان به کوریا تجاوز کردند. مائو برای کمک به مبارزه خلق کوریا بر ضد تجاوز، ارتشی از داوطلبان را فرا خواند که در ۱۹۵۰ حدود سه صد هزار نفر از آنان به کوریا فرستاده شدند. جنگ کوریا در ۱۹۵۳ پایان یافت.

پس از مرگ استالین (۱۹۵۳)، دار و دسته‌ی خروشچف قدرت را در حزب و دولت شوروی غصب و سیاستی

رویزیونیستی و خاینانه بر حزب و دولت شوروی مسلط گردید. اتحاد شوروی نه تنها کمک‌هایش به چین را به طور کامل قطع کرد بلکه به تبلیغات علنی و همه جانبه علیه حزب کمونیست چین رو آورد. افشا و طرد رویزیونیزم و دفاع از مارکسیزم—لنینیزم به وظیفه‌ی مبرم کمونیست‌های چین بدل گشت. این رسالت تاریخی را حزب کمونیست چین به رهبری مائوتسه دون به پیش برد و عمدتاً در ۹ تفسیر از نامه‌ی سرگشاده حزب اتحاد شوروی به حزب چین انعکاس یافته است که از پر ارزشترین اسناد تاریخ جنبش بین‌المللی کمونیستی به شمار می‌آیند.

در آنزمان در داخل حزب کمونیست چین هم مبارزه بین مشی انقلابی و مشی رویزیونیستی جریان داشت که بازتاب مبارزه طبقاتی در چین و مبارزه در جنبش بین‌المللی کمونیستی بود. رویزیونیست‌ها در حزب کمونیست چین معتقد بودند که طبقات و مبارزه طبقاتی در چین در حال محو شدن بوده و اساساً دیگر نیازی به دیکتاتوری پرولتاریا در کشور نیست. ولی مائو در مقابل ابراز داشت که جامعه سوسیالیستی یک دوران تاریخی نسبتاً طولانی را در بر می‌گیرد. در دوره تاریخی سوسیالیزم هنوز طبقات و تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی، و مبارزه بین راه سوسیالیستی و راه سرمایه داری، و خطر احیای سرمایه داری موجود است و اگر این تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی درست حل نشوند یک کشور سوسیالیستی به ضد خود بدل شده، از بین خواهد رفت و سرمایه‌داری در آنجا احیا خواهد شد. مائو با جمعبندی تجارب ضد انقلاب و احیای سرمایه‌داری در شوروی و تلاش رویزنویست‌ها در چین تئوری بزرگ ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا را به دست داد.

اندیشه مائوتسه دون که مارکسیزم-لنینیزم به کار برده شده در شرایط مشخص در کشوری نیمه مستعمره و نیمه فیودالی مثل چین است، ارزش جهانشمول داشته و امروز چراغ راهنمای میلیون‌ها کمونیست انقلابی در پهنه گیتی و بخصوص کشورهای جهان سوم منجمله افغانستان، محسوب می‌شود.

اشاره‌ای به سهم مائوتسه دون در تکامل مارکسیزم– لنینیزم

مائوتسه دون مارکسیزم–لنینیزم را در سه جز متشکله‌ی آن– فلسفه، اقتصاد سیاسی و سوسیالیزم علمی (سیاست)- تکامل بخشیده است.

فلسفه

۱- مائو قانون تضاد را منحیث جوهر ماتریالیزم دیالکتیک و قانون اساسی دیالکتیک در تمامی زمینه‌های طبیعت، جامعه و تفکر در اثر درخشانش «درباره تضاد» ارائه نمود.

این قانون (قانون تضاد در اشیا یعنی وحدت اضداد) بدان معناست که حرکت ذاتی تمام اشکال ماده است. یعنی تکامل در نتیجه رشد و برخورد تضادهای همیشه موجود صورت می‌گیرد، بین جهات متضاد هر تضاد همگونی و مبارزه هر دو جریان دارد، همگونی در همه اشیا گذراست اما مبارزه مطلق و همواره جاری، و اینکه طی پروسه تکامل تضادها یک شی یا پدیده به ضد خود بدل می‌شود و خلاصه بر بنای این قانون اساسی تضاد است که عمل، تغییر، حرکت و تاثیر متقابل در ماده صورت می‌گیرد.

مهمترین اشتباه دورینگ این بود که قانون تضاد را نفی می‌کرد. او بر آن بود که تضادها ساختگی اند، جهان «تقسیم ناپذیر» است و «در اشیا تضادها وجود ندارد». انگلس انتقاد همه

جانبه‌ای از دورینگ به عمل آورده و تئوری‌های غلط او را رد کرد. او این حقیقت را به اثبات رسانید که قانون تضاد قانون عینی ماده است. او ابراز داشت که حرکت تضاد است، یعنی اشیا به علت تضادهای ذاتی در حرکت و تکامل اند؛ و منظور ما از قانون تضاد همانا قانون وحدت اضداد می‌باشد.

از اینجاست که مائوتسه دون قانون تضاد را نه یکی از قوانین دیالکتیک ماتریالیستی بلکه به عنوان اساسی‌ترین قانون آن تشریح نموده است.[۶] هگل در «علم منطق» از سه قانون اساسی

۶ - مسئله‌ای که استالین در نیافت و در «ماتریالیزم دیالکتیک و ماتریالیزم تاریخی»، تضاد را به عنوان قانون اساسی ماتریالیزم دیالکتیک مطرح نمی‌سازد. مضافاً او در صحبت از مبارزه اضداد و در هم مرتبط بودن اشیا، آنها را بهم پیوند نداده بلکه آنها را خصوصیت‌های مجزا از هم دیالکتیک بر می‌شمرد به جای در نظر گرفتن هر دو به مثابه بخشی از تضاد. استالین با آنکه بر مبارزه اضداد تاکید می‌ورزید، از همگونی بین آنها، و نیز تبدیل تضاد های آشتی پذیر به تضاد های آشتی نا پذیر، سخن نمی گوید. اشتباه استالین در فلسفه، موجب شد تا وی به وجود تضاد در جامعه سوسیالیستی پی نبرده، و در زمینه‌های دیگر نیز مرتکب خطا شود.او در ۱۹۳۶ از امحای طبقات استثمارگر و تضاد های سیاسی بین طبقه کارگر، دهقانان و روشنفکران سخن گفت. اما یک سال بعد این نظریه اش را مردود دانسته و از وجود بقایای طبقات واژگون شده در اتحاد شوروی صحبت کرد. اما در کنگره هجدهم حزب مجددا به عدم وجود تضادهای طبقاتی در اتحاد شوروی اشاره نمود. مائو در اثرش «نقدی بر اقتصاد شوروی» نوشت: «در آن هنگام (سالهای ۱۹۲۰) استالین تکیه گاهی جز توده نمی‌شناخت و بنابرین خواستار بسیج کامل حزب و توده‌ها بود. ولی بعداً مادامیکه ازینطریق پیروزی‌هایی تحقق یافتند، از اتکا به توده‌ها کاسته شد.»

دیالکتیک حرف می‌زند: ۱) قانون تغییر کمی به کیفی، ۲) قانون وحدت اضداد، ۳) قانون نفی در نفی.

هگل این قوانین را نه قوانین عینی دیالکتیک بلکه به عنوان دیالکتیک ذهنی ارائه داشت. یعنی او قوانین مذکور را ذاتی اشیای عینی نه بلکه قوانینی می‌پنداشت که بر اندیشه انسان یعنی بر منطق تفکر انسان‌ها حاکم اند. به عبارت دیگر هگل دیالکتیک را از نقطه نظری ایدیالیستی توضیح می‌داد.

اما مارکس و انگلس روشن نمودند که قانون تضاد، قانون وحدت اضداد، قانونیست ذاتی اشیای عینی در حالیکه شناخت انسان از تضادها چیزی نیست جز انعکاس قانون عینی در تفکر انسان. ازینرو مارکس و انگلس با طنز خاطر نشان نمودند که هگل حقیقت را بر فرق آن نشانده بود.

در زمان لنین تکامل نوینی رخ داد. این سوال مطرح شد که از سه قانون دیالکتیک کدامیک اساسی‌ترین است. مائو به نقل از «درباره مسئله دیالکتیک» لنین نوشت که «لنین این قانون را اغلب جوهر دیالکتیک، و همچنین هسته دیالکتیک می‌نامید.» اگر چه لنین این قانون را هسته دیالکتیک نامید، بیشتر زنده نماند تا رابطه بین این هسته و دو قانون دیگر دیالکتیک را تبیین نماید.

سپس استالین ومحافلی فلسفی در اتحاد شوروی ، قانون وحدت اضداد را به جای آنکه به عنوان قانون اساسی دیالکتیک بدانند، آن را همردیف سه قانون دیگر در نظر گرفتند. مثلاً استالین دومین مشخصه‌ی شیوه دیالکتیکی را قانون حرکت و تکامل می‌انگارد. حال آنکه حرکت یا تکامل ذاتی تضاد است که در «انتی دورینگ» انگلس بیان یافته است آنجا که می‌گوید «حرکت خودش تضاد است».

مائو قوانین دیالکتیک مارکسیستی-لنینیستی را به طور سیستماتیک مطالعه و بررسی کرده و تز لنین مطرح شده در «درباره مسئله ماتریالیزم دیالکتیک» را تکامل بخشید. مائو قانون تغییرات کمی و کیفی یا قانون نفی در نفی را رد نمی‌کند.[۷] آنچه وی تاکید می‌دارد اینست که در میان این سه قانون، اساسی‌ترین عبارتست از قانون تضاد، قانون وحدت اضداد. او تئوری همسویه دانستن این سه قانون اساسی را رد می‌کند.

چنانچه ما قانون تضاد یعنی قانون وحدت اضداد را به مثابه اساسی‌ترین قانون دیالکتیک ماتریالیستی درک کنیم، درخواهیم یافت که سایر قوانین دیالکتیکی مشتق از این قانون اساسی می‌باشند.

مائو قانون تضاد را در حکم «تقسیم یک بر دو»[۸] هم بیان

---

۷ ـ لنی ولف در کتاب ارزشمندش «مدخلی بر علم انقلاب» قانون نفی در نفی را رد می‌کند که خود جای بحث دارد. اما نسبت دادن موضوع به مائو تسه دون صحیح نیست. مائو قانون مذکور را رد نمی‌کند.

۸ ـ «تقسیم یک بر دو» توضیح فشرده‌تر همان قانون وحدت و مبارزه اضداد و بررسی دو جهت یک تضاد می‌باشد. بر اساس این مفهوم تضاد در همه چیز موجود است. دو جهت یک تضاد بهم وابسته و با هم در مبارزه اند و این عامل تعیین کننده حیات همه چیز است. طبیعت، جامعه و تفکر انسانی همه مملو از تضادها و مبارزه اند که بدون آنها هیچ چیزی نمی‌تواند وجود داشته باشد. و چیزی مثل «وحدت دو در یک» وجود ندارد. تئوری «وحدت دو در یک» در اوایل سال‌های ۶۰ از سوی لیوشاوچی و دیگران در مقابل مفهوم تقسیم دو بر یک بیرون کشیده شد. بر اساس این تئوری وحدت اضداد عبارتست از «نقاط مشترک» یعنی چین با امپریالیزم امریکا و رویزیونیزم خروشچفی «با وصف اختلاف‌هایی، نقاط مشترک» دارند. پرولتاریا و بورژوازی، مارکسیزم و

داشته است.

هر چند رساله «درباره تضاد» مهمترین خدمت مائو در قلمرو فلسفه مارکسیستی تلقی می‌شود، او فلسفه مارکسیستی را در شماری نوشته‌های دیگر نیز تکامل بخشیده است.

مائو در اثر مهم دیگرش «درباره حل صحیح تضادهای درون خلق» به چگونگی حل تضادهای بین دشمن و خلق، و تضادهای بین خود خلق می‌پردازد. به همینگونه او توضیح می‌دهد که چگونه تضادهای با سرشت متفاوت می‌توانند به همدیگر بدل شوند. همینطور او با استفاده از قانون تضاد به چگونگی برخورد به مبارزه بین دیدگاه‌ها و افکار مختلف در داخل حزب را تشریح می‌دارد.

در گذشته در تاریخ حزب کمونیست چین و سایر احزاب، نظرات نادرست در مورد مبارزه بین افکار متضاد در درون حزب کمونیست وجود داشت. برخی‌ها قانون تضاد را در برخورد به پدیده‌های خارج حزب قبول داشتند. اما در برخورد با نظرات متضاد در درون حزب ، از به کاربرد شیوه دیالکتیکی عاجز مانده و در عوض به شیوه متافزیکی توسل می‌جستند. به سخن دیگر آنان نمی‌توانستند درک کنند که تضادها عام اند و در درون حزب هم به عنوان انعکاس تضادها در خارج حزب می‌توانند وجود داشته باشند. بنابرین هنگامی که با تضادها و مبارزات در درون حزب روبرو می شدند به هراس می‌افتادند.

رویزیونیزم و سوسیالیزم و امپریالیزم می‌توانند با هم وحدت داشته باشند.

اثر مائو پاسخ به یکچنان برخوردهای متافزیکی بود و نشان داد که تضاد جهانشمول و عام بوده و ازینرو کشمکش و مبارزه بین نظرات متفاوت در درون حزب هم پیوسته اتفاق می‌افتد زیرا این امر انعکاس تضادهای طبقاتی در خارج و مبارزه بین کهنه و نو در داخل حزب بودند. اگر این تضادها و مبارزه ایدئولوژیکی برای حل آنها در درون حزب وجود نداشته باشند زندگی حزب خاتمه خواهد یافت.

مائو سه زمینه اصلی فعالیت انسانی- مبارزه طبقاتی، مبارزه برای تولید و آزمایش‌های علمی- را سرچشمه دانش دانسته و روشن نمود که تئوری از پراتیک برمی‌خیزد و مجدداً به پراتیک برمی‌گردد و این در حرکت مارپیچی بی پایان تکرار می‌شود. بدینترتیب او پیوند دیالکتیکی بین تئوری و پراتیک و این را که پراتیک یگانه منبع تئوری و یگانه ملاک حقیقت است، وضاحت بخشید.

مائوتسه دون براساس گفته معروفش که مارکسیزم (ماتریالیزم دیالکتیک) را باید از کتابخانه‌ها و صنوف درسی و انحصار اکادمیسن‌ها بیرون کشید، تاکید می‌کند که فلسفه بسان نیروی مادی توده‌ای فعال و سلاحی برای حل مسایل و پدیده‌های تاریخی و اجتماعی بغرنج در دست توده‌ها قرار گیرد.

۲- مائوتسه دون دیالکتیک ماتریالیستی را با چیره دستی بی مانندی در سیاست و حل مسایل انقلاب و مبارزات گوناگون سیاسی به کار گرفت. مهمترین آثار فلسفی او یعنی «درباره پراتیک» و «درباره تضاد» مشخصاً به خاطر مبارزه علیه نظرات امپریستی، دگماتیستی و سوبژکیتویستی که زیان‌های شدیدی بر حزب و روند انقلاب وارد آورده بودند، نوشته شده اند.

۳- مائو در «تفکر صحیح انسان از کجا سرچشمه می گیرد؟» این حقیقت را می‌آموزد که ماده می‌تواند به شعور و شعور به ماده تبدیل شود و به این ترتیب درک ما را از تاثیر شعور بر ماده و از نقش آگاهانه و پویای انسان در تغییر جامعه ژرفا می‌بخشد.

اقتصاد سیاسی

یکی از ویژگی‌های چین آن بود که از همان ابتدا نیروهای انقلابی تحت رهبری حزب کمونیست مناطق آزاد شده‌ای داشتند که چون پایگاهی جهت پیشبرد جنگ علیه دشمن ارتجاعی خدمت می کرد. برای حفظ این مناطق به غیر از داشتن یک مشی سیاسی و نظامی درست باید یک مشی درست در ارتباط با مسایل اقتصادی و ساختمان اقتصادی تدوین گشته و به عمل در می‌آمد. در طول ۲۰ سال از زمان استقرار اولین منطقه پایگاهی تا زمان آزادی سرتاسری در ۱۹۴۹، مائو و حزب کمونیست تجارب غنی‌ای را در انجام انقلاب در جبهه‌های نبرد اقتصادی و تولید کسب کردند. تجارب مذکور بخش مهمی از پایه‌های نظری مائو در تکامل یک مشی انقلابی در مورد این مسایل حیاتی در دوره سوسیالیزم گردیدند.

مائو در ۱۹۳۴ در مقاله «سیاست اقتصادی ما» گفت: «اصول سیاست اقتصادی ما عبارتند از اینکه در زمینه ساختمان اقتصادی هر کاری را که ممکن و ضرور است، انجام دهیم و منابع اقتصادی را برای رفع نیازمندی‌های جنگ متمرکز سازیم؛ درعینحال وضع زندگی توده‌ها را تا حد امکان بهبود بخشیم، اتحاد کارگران و دهقانان را در زمینه اقتصادی تحکیم کنیم، رهبری پرولتاریا را بر دهقانان تضمین نماییم و برای تامین نقش رهبری

بخش دولتی اقتصاد نسبت به بخش خصوصی کوشش کنیم تا بدینسان شرایط مقدماتی گذار آتی به سوسیالیزم را فراهم آوریم.»

در دوران جنگ ضد جاپانی، حزب کمونیست برای متحد کردن تمام نیروهای ممکن علیه متجاوزان، سیاست اقتصادی ارضی خود را منطبق بر آن دوره کرده و از سیاست مصادره اموال خوانین در اکثر موارد دست کشید و بجای آن کارزار تقلیل اجاره، مالیات وغیره را جانشین کرد. بسیج توده‌ها حلقه‌ی کلیدی پیشبرد تقلیل اجاره بها و مالیات بود که بنوبه خود بمثابه زمینه‌ای برای متشکل کردن توده‌های دهقان در پیشبرد تولید در دفاع از حکومت انقلابی و نیروهای مسلح خدمت کرد.

در رها ساختن خلاقیت و فعالیت توده‌ها، شرکت سربازان در تولید مهمترین حلقه کلیدی بود که به کاهش بار مالیات‌های حکومت انقلابی بر دهقانان کمک می‌کرد. مائو در «متشکل شوید» اظهار داشت:

«هر جنگاوری فقط باید سه ماه از سال در کار تولید شرکت جوید و بقیه اوقات را در راه تمرین و عملیات نظامی بگذراند. سپاهیان ما در امور معاش خود نه وابسته به دولت گومیندان اند، نه وابسته به دولت منطقه مرزی (دولت انقلابی) و نه وابسته به اهالی، خود شان نیازمندی‌های خویش را بر آورده می‌سازند. و این موضوع در امر نجات ملی چه ابتکار مهمی است!»

این همچون بخش مهمی از مشی مائو در مورد سیاست اقتصادی و بخصوص رابطه بین ساختمان اقتصادی و جنگ مقاومت ضد تجاوز، در دوره سوسیالیستی نیز باقی ماند. با نزدیک شدن پیروزی در جنگ ضد جاپانی، مائو دوباره با تاکید

روی اهمیت سیاست صحیح اقتصادی، آن رفقایی را مورد انتقاد قرار داد که سیاست اقتصادی را بر شرایط خاص مبارزه انقلابی چین منطبق نمی‌کردند:

«ما می‌خواهیم تجاوزکاران ژاپنی را نابود سازیم. ما می‌خواهیم برای تسخیر شهرها و بازستاندن اراضی از دست رفته آماده شویم. ولی در این موقع که ما در مناطق روستایی مبتنی بر اقتصاد انفرادی بسر می بریم، چگونه باید به این مقصود نایل آمد؟ ما نمی‌توانیم از گومیندان که کوچکترین گامی بر نمی‌دارد و حتی از حیث کالاهای مصرفی عادی از قبیل قماش کاملاً وابسته به خارجه است تقلید کنیم. ما بر آنیم که باید بر نیروی خودمان تکیه داشته باشیم. ما امیدواریم که از خارج کمک بگیریم، ولی نباید وابسته به آن باشیم؛ ما بر کوشش خودمان، بر نیروی آفریننده تمام ارتش و قاطبه خلق تکیه داریم. دراین صورت چگونه باید بمقصود خویش نایل آییم؟ باین طریق که جنبش پردامنه تولید را همزمان در میان ارتش و مردم برانگیزیم.»

در آستانه پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین (مارچ ۱۹۴۹) در سخنرانی در دومین پلنوم هفتمین کمیته مرکزی خاطر نشان نمود:

«سیاست اساسی را که حزب پس از پیروزی در عرصه سیاست، دیپلماسی و اقتصاد باید در پیش گیرد معین کرد و وظایف عمومی و راه عمده‌ای را که تعقیب شود تا چین از کشوری زراعتی بصورت یک کشور صنعتی و از جامعه دموکراسی نوین به جامعه سوسیالیستی تحول یابد مقرر ساخت و

انحرافات رنگارنگ "چپ" و راست را درینمورد به باد انتقاد گرفت.» مائو درباره بورژوازی ملی چین گفت: «از آنجا که اقتصاد چین هنوز عقب‌مانده است، تا مدت مدیدی پس از پیروزی انقلاب لازم است حتی المقدور از عوامل مثبت سرمایه‌داری خصوصی شهرها و دهات برای تکامل اقتصاد ملی استفاده شود. دراین دوره باید کلیه عناصر سرمایه‌داری شهری و روستایی که بحال اقتصاد ملی زیان‌مند نیستند بلکه سودمندند، امکان وجود و تکامل داد. این امر نه فقط اجتناب ناپذیر است بلکه از لحاظ اقتصادی ضرور است. معذلک وجود و تکامل سرمایه‌داری در چین چنان بدون مانع و محدودیت مانند کشورهای سرمایه‌داری نخواهد بود. سرمایه‌داری در چین از چند جانب محدود خواهد شد- در میدان عمل آن، از راه سیاست مالیاتی، از راه قیمت‌های بازار و از راه شرایط کار. ما بر حسب شرایط خاص هر محلی، هر رشته و هر دوره، سیاست مناسب و نرمش پذیری بمنظور تحدید سرمایه‌داری از چند جانب، اختیار خواهیم کرد.»

او در همین سخنرانی مهم هشدار داد:

«ممکن است کمونیست‌هایی پیدا شوند که در گذشته مغلوب دشمن تفنگ بدست نشده و بخاطر ایستادگی در برابر دشمن شایسته نام قهرمان باشند، ولی اکنون نتوانند در مقابل گلوله‌های شکرآلود تاب مقاومت بیاورند؛ آنها مغلوب گلوله‌های شکرآلود خواهند شد. ما باید از وقوع اینگونه حالات پیشگیری کنیم.»

و هنگامی که عده‌ای از کادرها پس از پیروزی واقعاً مغلوب این گلوله‌های شکرآلود شده و به فساد گراییدند، مائو درباره

مبارزه علیه «بلایای سه گانه» و «بلایای پنجگانه» با حدت و قاطعیت سخن گفت. او عناصر فاسد شده را در ردیف ضد انقلابیون قرار داد:

«باید بر مبارزه علیه فساد، حیف ومیل و بوروکراسی به همان اندازه تاکید گذارده شود که در مورد مبارزه برای سرکوب ضد انقلابیون صورت می‌گیرد.»

در ۱۹۵۶ مائوتسه دون با عطف توجه به آموزش‌های اتحاد شوروی، تجارب چین را جمعبندی و ده مناسبات بزرگ را در انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیزم تشریح کرد و اندیشه‌های اساسی را درباره خط مشی عمومی ساختمان سوسیالیزم ارائه داد.

مائو در ۱۹۵۷ برای اولین بار در تاریخ جنبش بین‌المللی کمونیستی این مسئله را مطرح نمود که حتی پس از استقرار مالکیت سوسیالیستی، بورژوازی در جامعه سوسیالیستی وجود می‌داشته باشد و اینکه کدامیک سرمایه داری یا سوسیالیزم پیروز خواهد شد هنوز حل نشده است.

در سال‌های ۶۰ که حزب کمونیست چین به رهبری مائو مبارزه تابناک و عظیم ضد رویزیونیزم حزب کمونیست اتحاد شوروی را آغاز کرد، طوریکه تذکر رفت اتحاد شوروی با نقض کلیه قول‌ها و قراردادها بین دو کشور، برای زیر فشار نگهداشتن چین، از ادامه کمک سر باز زده و همه ی متخصصین‌اش را از چین فرا خواند. اما این امر مائو را از ادامه ی مبارزه ضد رویزیونیستی در خارج و داخل چین باز نداشت.

مائو در «نقدی بر اقتصاد شوروی» ایده‌اش را در مورد

مسئله انقلابی کردن مناسبات تولیدی در دوره‌ای که مالکیت سوسیالیستی بطور اساسی تحقق یافته است بیان داشته و اهمیت خاص به مناسبات بین مردم در تولید می‌دهد:

«پس از اینکه مسئله سیستم مالکیت حل شد، مهمترین مسئله مدیریت است- چگونگی اداره شرکت‌هایی در مالکیت دولت یا اشتراکی. این همان مسئله مناسبات بین مردم تحت یک سیستم مالکیت معین می‌باشد. در رابطه با اداره شرکت‌های تحت مالکیت تمام مردم ما یکسری سیاست‌ها اتخاذ کردیم: ترکیبی از رهبری متمرکز و حرکت توده؛ ترکیب‌هایی از رهبران حزب، توده‌های کارگر، پرسنل فنی؛ شرکت کادرها در تولید، شرکت کارگران در مدیریت، تغییرمداوم قوانین غیر منطقی و اعمال سازمانی.»

این سیاست‌ها واجد اهمیت بزرگی در مبارزه طبقاتی، در تعیین اینکه چین در راه سوسیالیزم گام بزند یا به راه سرمایه‌داری کشیده شود، بودند. مائو در ۱۹۶۳ هشدار داد که اگر این سیاست‌ها عملی نشود و مشی انقلابی در مقام فرماندهی قرار نگیرد، «بعد می‌تواند زیاد بطول نیانجامد، شاید فقط چند سال، یا یک دهه، و یا چندین دهه طول بکشد که احیای ضد انقلابی (سرمایه داری) در سطح سراسری بطور اجتناب ناپذیر جریان یابد، حزب مارکسیستی-لنینیستی بدون شک به حزبی رویزیونیست، حزبی فاشیست تبدیل خواهد گشت، و رنگ کل چین تغییر خواهد یافت.»

در سال‌های پایانی ۶۰، در حزب کمونیست چین روی این مسئله مشاجره بود که وظیفه عمده کدام است مبارزه طبقاتی یا رشد تولید. و خط مائو با این شعار که «انقلاب را دریابید، تولید را بالا ببرید» غالب گردید. مائو با به کار برد دیالکتیک در تحلیل

رابطه بین زیربنا و روبنا و مبارزه مارکسیزم-لنینیزم علیه تئوری رویزیونیستی «نیروهای مولده»، نتیجه گرفت که روبنا، آگاهی می‌تواند زیربنا را تغییر دهد و با قدرت سیاسی موجب تکامل نیروهای مولده گردد. او در واقع ایده لنینی را مبنی بر اینکه سیاست بیان فشرده اقتصاد است تکامل بخشیده و آموزش داد که سیاست باید بر همه چیز حاکم باشد و هیچ چیز دیگری نباید مافوق آن قرار گیرد. او مخصوصاً بر این نکته اصرار می‌ورزد که توده‌ها نباید از سیاست به دور نگهداشته شوند.

خدمت بارز دیگر مائو در زمینه اقتصاد مارکسیستی انتقاد وی از ساختمان سوسیالیزم در اتحاد شوروی و تزهایش درباره چگونگی ایجاد سوسیالیزم در چین است: در نظر داشت زراعت همچون پایه و صنعت به مثابه عامل رهبری‌کننده؛ صنعتی کردن بر پایه تمرکز روی صنایع سنگین و همزمان توجه کامل به صنایع سبک و نیز زراعت.

و از خدمات مهم دیگر مائو به اقتصاد سیاسی مارکسیستی این بود که کمی قبل از مرگش طی بیانیه‌ای ابراز داشت:

«شما در حال انجام انقلاب سوسیالیستی هستید و هنوز نمی‌دانید که بورژوازی در کجاست. بورژوازی درست در حزب کمونیست است- آنهایی که در قدرت اند و راه سرمایه‌داری را در پیش گرفته اند. رهروان سرمایه داری هنوز در جاده سرمایه داری هستند.»

سال‌هاست که وضع چین صحت سیاست‌ها و پیشبینی‌های مائوتسه دون را به اثبات رسانیده است.

سوسیالیزم علمی

سهم عمده‌ی مائو در زمینه سوسیالیزم علمی عبارتند از: تئوری طبقات و تحلیل آنها از نظر اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیکی؛ قهر انقلابی منحیث قانون عام؛ انقلاب به مثابه جاگزینی قهری یک طبقه توسط طبقه‌ی دیگر؛ حل مسئله کسب قدرت در کشورهای تحت ستم امپریالیزم بر اساس محاصره شهرها از طریق دهات؛ طبقات و مبارزه طبقاتی تحت شرایط سوسیالیزم؛ ایجاد و ساختمان حزب پرولتری؛ ارتش توده ای؛ جبهه متحد؛ ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا.

حزب: مائو گفت دشمن خود به خود از بین نمی‌رود. نه مرتجعان چینی و نه تجاوزکاران امریکا در چین هیچکدام به دلخواه خود صحنه تاریخ را ترک نخواهند گفت. و ازینرو خلق برای غلبه بر آنان که بر هر جنایتی متوسل می‌شوند راهی ندارد جز اتکا به قهر انقلابی زیرا که «قدرت سیاسی از لوله‌ی تفنگ بیرون می آید.»

ولی مائو می‌آموزد که حزب باید بر تفنگ فرماندهی کند و تفنگ هیچگاه نباید اجازه یابد که بر حزب حاکم گردد. حزب باید چونان موتوری ساخته شود که قادر باشد جنگ انقلابی را به راه انداخته و رهبری کند. حزب به عنوان یکی از سه سلاح معجزه آسای انقلاب -حزب، ارتش، جبهه متحد- باید دو سلاح دیگر را رهبری کند.

تغییر و تکامل حزب منوط است به مراحل انقلاب و نیروی محرکه‌ی این تغییر و تکامل عبارتست از تضاد در درون آن که به شکل مبارزه بین دو مشی، مشی پرولتری و مشی بورژوایی یا

هرگونه مشی ضد پرولتری اپورتونیستی تبارز می‌یابد. ازینجاست اهمیت خطیر ایدئولوژی، مبارزه ایدئولوژیک و نوسازی ایدئولوژیک در حیات حزب. تنها حاکمیت مشی پرولتری در حزب است که از افتادن آن در لجنزار رویزیونیزم و سازشکاری و ضد انقلاب جلو خواهد گرفت. مائو درک کمونیست‌ها را در زمینه چگونگی حفظ خصلت انقلابی پرولتری حزب قبل از به قدرت رسیدن، در زمان پیکار برای کسب قدرت و بعد از آن از طریق مبارزه ایدئولوژیک علیه کلیه نظرات ضد پرولتری و غیر پرولتری در صفوف آن، نوسازی ایدئولوژیک اعضای حزب، انتقاد و انتقاد از خود و همیشه برپا بودن به نبرد علیه مشی‌های اپورتونیستی و رویزیونیستی در حزب، تکامل بخشید.

جبهه متحد: مائوتسه دون نخستین رهبر پرولتری جهانی بود که تئوری جبهه متحد و اصول آن را به نحوی جامع ارائه نمود، جبهه متحدی مبتنی بر وحدت کارگران و دهقانان که سرکردگی پرولتاریا را در انقلاب تضمین کند؛ جبهه متحد طبقات معین تحت رهبری حزب پرولتاریا، جبهه متحدی برای جنگ خلق، برای انقلاب، برای کسب قدرت در خدمت پرولتاریا و توده‌ها. پس جبهه متحد مشخصاً عبارتست از اتحاد نیروهای انقلابی علیه نیروهای ضد انقلابی با تکیه بر عمدتاً جنگ مسلحانه‌ی خلق. طبعاً جبهه متحد در هر مرحله انقلاب مشخصات خود را خواهد داشت. هکذا جبهه متحد در یک انقلاب معین با جبهه متحد در سطحی جهانی یکی نخواهد بود هر چند هر دو از عین قوانین تبعیت خواهند کرد.

وقتی جنگ مقاومت ضد جاپانی در ۱۹۳۷ شعله ور شد،

مائو طرح جبهه متحد ضد جاپانی با گومیندان را ریخت و روی تحکیم و توسعه آن تاکید ورزید اما در عینحال تامین استقلال حزب کمونیست و حفظ هشیاری آن را حیاتی شمرد. معهذا کمینترن با ارزیابی نادرست وضع بین‌المللی و این پندار که امپریالیست‌ها در صدد جنگ علیه اتحاد شوروی هستند، آرزو داشت تا چین، جاپان را مهار کند. کمینترن با کم بها دادن به نیروی حزب کمونیست چین، امیدش را به چانکایشک و سربازان گومیندان بسته بود. بنا از حزب کمونیست چین خواست تا با گومیندان از در همکاری پیش آمده و به رهبری چانکایشک تن دهد. وان مین و پیروانش اکنون از موضعی راست و تسلیم‌طلبانه به دنباله‌روی دگماتیستی از رهنمودهای کمینترن برخاستند. وان مین به مجرد بازگشت از مسکو در ینان در ۱۹۳۷ با اصول و سیاست‌های حزب در ارتباط با جبهه متحد مخالفت ورزیده و معتقد بود که همه چیز باید از طریق جبهه متحد انجام گیرد و حزب باید از هر آنچه جبهه متحد بخواهد متابعت کند. این در واقع کنار گذاردن رهبری حزب در درون جبهه متحد بود. او در زمینه نظامی پیشنهاد کرد تا فرماندهی نیروهای مسلح، انضباط، تدارکات و پلان‌های جنگی همه تحت رهبری جبهه متحد قرار گیرند. بعدتر او پا را فراتر نهاده و خواست تا نیروهای کمونیست در نیروهای گومیندان مدغم شده و با هم یکجا بجنگند و مصر بود که جهت شکست دادن جاپان باید بر ارتش چانکایشک تکیه کرد.

مائو در افشا و رد نظرات وان مین در ششمین اجلاس پلنوم ششمین کمیته مرکزی حزب اظهار نمود که در جنگ مقاومت ضد جاپان، حزب باید رهبری داشته باشد. و درباره رابطه بین مبارزه ملی و مبارزه طبقاتی گفت که مبارزه طبقاتی باید تابع

مبارزه ملی باشد اما مبارزه طبقاتی بهیچوجه نباید به خاطر مبارزه ملی فراموش شود. بنابرین مائو بر آن بود که حزب کمونیست در برخورد به گومیندان باید سیاست وحدت و مبارزه را اعمال کرده، استقلالش را از دست نداده و هرگز نباید «بر همه چیز از طریق جبهه متحد» اتکا ورزد.

زمانی که جنگ مقاومت ضد جاپان به مرحله تعادل استراتژیک رسید، تجاوزکاران جاپانی با در پیش گرفتن سیاست نابود کردن همه چیز، نیروی عمده‌ی شان را در حمله بر مناطق آزاد شده متمرکز کردند. درعینحال گومیندان نیز به محاصره و حمله علیه مناطق آزاد شده دست. ولی مائوتسه دون با بسیج توده‌های هر چه بیشتر، افشای فعالیت‌های تسلیم‌طلبانه و ضد کمونیستی گومیندان، و به راه انداختن جنبش اصلاح سبک و جنبش تولید شالوده ی ایدئولوژیک و مادی کسب پیروزی در جنگ مقاومت ضد جاپانی را پی ریخت.

در جون ۱۹۴۶ چانکایشک با پشتیبانی امپریالیزم امریکا با حملات همه جانبه‌ای علیه مناطق آزاد شده جنگ داخلی بیسابقه‌ای را دامن زد. رهبری شوروی به زعامت استالین که به نیروی امریکا و مرتجعان گومیندان پر بها می‌داد خواستار آن بود که حزب کمونیست نباید به جنگ علیه نیروهای چانکایشک متوسل شود. ولی مائو در برابر این نظرات نادرست قاطعانه به مخالفت برخاست و ضمن ارائه‌ی تز علمی «امپریالیزم و کلیه مرتجعان ببر کاغذی اند»، گفت که باید دشمن را از لحاظ استراتژیک ناچیز شمرد اما از لحاظ تاکتیکی باید او را جدی گرفت. او راسخانه به دنیا اعلام داشت که خلق چین می‌تواند و باید چانکایشک را شکست دهد!

ادبیات و هنر

مارکس، انگلس، لنین و استالین فرصت نیافتند تا به مسئله ادبیات و هنر و فرهنگ به طور کلی آنچنان که باید بپردازند. تکامل مارکسیزم در این عرصه بس مهم نیز توسط مائوتسه دون باید انجام می‌گرفت. او در شماری از آثار و بخصوص «سخنرانی‌ها در محفل ادبی و هنری ین‌آن» (۱۹۴۲) مارکسیزم را با پراتیک مشخص انقلاب چین و مشخصاً ادبیات و هنر تلفیق بخشیده و کلید حل عمده‌ترین مسایل مربوط به ادبیات و هنر برای کمونیست‌ها را به دست داد.

در «سخنرانی‌ها» مسئله بنیادی را که ادبیات و هنر باید در خدمت کی باشند تصریح نموده می‌گوید که ادبیات وهنر باید با توده‌های وسیع عجین گشته و در خدمت آنان قرار گیرند.

مائو توضیح می‌دهد که ادبیات و هنر واقعی متعلق به خلق است و هر کارمند ادبی و هنری در صورتیکه وفادار به خلق و مبارزه خلق باشد، قلب و خونش با خلق پیوند داشته، مثل زبان خلق در خدمت آنان باشدوآنان را جلب کند ، آفرینش‌هایش سرشار از زندگی و تازگی بوده و ماندگار خواهند بود. خلق نه تنها محمل و هدف کار ادبی و هنری بلکه داور صالح خوب و بد، سودمندی و زیانبخشی ادبیات و هنر نیز به شمار می‌رود. خلق مادر کارمندان ادبی و هنری می‌باشد. مائو می‌آموزد که خلق و پراتیک سترگ تاریخ سازی آنان، سرچشمه، آب حیات همیشه جاری ادبیات و هنر بوده و همانند نسیم و باران بهاری کارهای ادبی و هنری را پرورانده و طراوت می‌بخشد.

مائو می‌آموزد که کلیه طبقات در کلیه جوامع طبقاتی دارای ملاک‌های هنری و سیاسی اند که با آنها به داوری روی هنر

می‌پردازند و درین میان ملاک سیاسی مقدم‌تر و معتبرتر است. رژیم‌های بورژوایی و ارتجاعی از هر نوع آنها، کاملاً آشکارا یا ملفوف در تبلیغ ، تشویق و حمایت ادبیات و هنر در خدمت استثمارگران ، خاینان و مرتجعان می‌کوشند و برعکس با تمام نیرو نه فقط از پاگیری و اشاعه ادبیات و هنر انقلابی جلو می‌گیرند بلکه سعی در نابودی آنها می‌کنند.(۹) مائو سفسطه‌ی «آزادی ادبی» مافوق طبقاتِ روشنفکران متاثر از فرهنگ بورژوایی و ارتجاعی را رد کرده و این اندیشه والا را عرضه نمود که ادبیات و هنر باید به قول لنین به «میلیون‌ها و ده‌ها میلیون زحمتکش» خدمت کند. او خصلت طبقاتی ادبیات و هنر را به نحوی جامع و عمیق تحلیل کرد. مائو سمت ادبیات و هنر پرولتری و این مسئله را روشن نمود که ادبیات و هنر انقلابی چگونه می‌تواند به توده‌ها و مبارزه آنان خدمت کند. همینطور او تضاد بین توده‌ای کردن و ارتقای سطح را حل کرد.

امپریالیست‌ها و مرتجعان رنگارنگ و کلیه ضد انقلابیون در ارتباط با ادبیات و هنر مدعی اند که احساسات و عواطف مافوق مناسبات و آگاهی طبقاتی سیر کرده و بناً چنین هنری «هنر خوب و ارجمند» است زیرا فارغ از مناسبات و مسایلی می‌باشد

۹- وضع کنونی افغانستان به روشنی این حقیقت را می‌نمایاند. در حالیکه شاهد صدها نشریه و رسانه برقی مملو از کثیفترین، مبتذلترین، خاینانه‌ترین و تسلیم طلبانه‌ترین ادبیات و هنر سرکاری از سوی هنرمندان و فرهنگیان مرتجع و ضد انقلابی و جنون آسا ضد کمونیستی هستیم، در آنها هرگونه اثری از ادبیات و هنر انقلابی و نویسندگان و یادی از شاعران و سایر هنرمندان انقلابی زنده یا جانباخته و حتی خبر و گزارش مربوط به آنان به شدت سانسور و یا تخطئه و تحریف می‌شود.

که توسط هستی تعیین نمی‌شوند. این مدعیان در آخرین تحلیل ستایشگر و تقدیس کننده‌ی ادبیات و هنر بورژوایی و دشمن سرسخت ادبیات و هنر پرولتری، مردمی و انقلابی اند ولو هم خود را در هزار جامه رنگین بپوشانند. مائو نشان می‌دهد که طبقات مختلف ادبیات و هنر خود را دارند و مشی ادبی و هنری هر طبقه از مشی سیاسی آن طبقه آب می‌خورد؛و از آنجایی که مشی ادبی و هنری طبقات مختلف توسط مشی سیاسی طبقاتی آنها تعیین می‌شود، پس ادبیات و هنر آنها خواهی نخواهی در خدمت این مشی سیاسی قرار می‌داشته باشد. او خاطر نشان نمود که «در دنیای امروز، هر فرهنگ، هر ادبیات و هنری متعلق به طبقه معینی است و از مشی سیاسی مشخص ناشی می‌شود، در واقع هنر برای هنر، هنر مافوق طبقات و یا هنری که خارج از سیاست یا مستقل از آن باشد، وجود ندارد.»

مائو می‌پرسد وقتی بورژوازی و مرتجعان، هنری به بهای فراموشی رنجبران می‌آفرینند هنری که هیچ ربطی به زندگی و مبارزه آنان ندارد، چرا پرولتاریا نتواند و نباید هنری بیافریند که الهامبخش خلق بوده و در نقطه مقابل زندگی، احساسات و بینش طبقات ستمگر عرض اندام کند؟

تئوری مائو در باره ادبیات و هنر در مبارزه با گرایش‌های گوناگون ضد پرولتری تکوین یافته و آزمون شده است. زمانی در چین تئوری‌ای وسیعاً تبلیغ می‌شد به نام «سرشت انسانی». عقیده‌ای دایر بر اینکه ما با بشریت چیزهای مشترک داریم و نمی‌توانیم در مورد طبقات برخوردی خشک و سختگیرانه داشته باشیم؛ نویسندگان باید درباره «سرشت انسانی مشترک» نوشته و منافع مشترک تمام بشریت را بازتاب دهند.

این تئوری ارتجاعی که در واقع تئوری سازش طبقاتی، آشتی دهنده‌ی تضادهای طبقاتی و نافی مبارزه طبقاتی بود و از آن به تئوری «ادبیات و هنر عموم خلق» می‌رسید از سوی مائو افشا و طرد شد. مائو گفت: «آیا چیزی بنام سرشت انسانی وجود دارد؟ البته که وجود دارد. ولی این فقط سرشت انسانی مشخص است، نه سرشت انسانی مجرد. در جامعه طبقاتی، هیچ سرشت انسانی نیست که خصلت طبقاتی نداشته باشد؛ سرشت انسانی مافوق طبقاتی وجود ندارد.»

همچنین به انتقاد و مبارزه علیه آنانی پرداخت که ادعا داشتند «آفرینش ادبی و هنر ربطی به جهانبینی ندارد.» هر نویسنده و هنرمند دارای «وجدان هنری خودش» است که بدون داشتن جهانبینی مارکسیستی هم می‌تواند زندگی را به طور واقعی انعکاس دهد.

یک هنرمند یا با جهانبینی انقلابی و مترقی به کار می‌پردازد یا با جهانبینی بورژوایی و ارتجاعی و غیر پرولتری. چیزی به عنوان «وجدان هنری» مستقل از و ماورای جهانبینی وجود نداشته و این ادعا کذب و فریبی بیش نیست. مائو ابراز داشت: «آثار ادبی و هنری بمثابه شکل‌های ایدئولوژیک، محصول انعکاس زندگی اجتماعی معینی در مغز انسان هستند. ادبیات و هنر انقلابی عبارتست از محصول انعکاس زندگی مردم در مغز نویسنده یا هنرمند انقلابی. آثار ادبی و هنری تنها زمانی پدید می‌آیند که نویسندگان و هنرمندان به مشاهده و تحلیل زندگی در جامعه رو آورده، به گزینش از آن دست زده و آن را بپرورانند. هر نویسنده و هنرمندی در جامعه‌ای طبقاتی، مطلقاً از جهانبینی طبقه‌ی خودش در مشاهده و برخورد به زندگی استفاده می‌جوید و به آن

مضمون و آفرینشی رو می‌آورد که پاسخگوی خواست‌های سیاسی طبقه‌اش باشد. یک فرد یا جهانبینی پرولتری را رهنمای آفرینش خود قرار می‌دهد یا جهانبینی بورژوایی و ارتجاعی را.»

گرایش ناسالم دیگری که باید مائو به مصاف آن می‌رفت این بود که «خلاقیت یک نویسنده یا هنرمند در فردیت او نهفته است که نقش بزرگی در ایجاد اثر هنری دارد.»

مارکس اظهار داشته است که فردیت انسانی مجرد وجود ندارد: «ماهیت انسان چیزی مجرد ذاتی هر فرد مشخص نیست. در واقعیت امر ماهیت انسان عبارتست از مجموعه‌ی روابط اجتماعی». روابط بین انسان‌ها در جامعه‌ای طبقاتی روابط طبقاتی اند. و هر فرد ویژگی‌های طبقاتی طبقه‌ای را که به آن متعلق است با خود حمل می‌کند. درست است که کار نویسندگان و هنرمندان از دیگر کارها متفاوت بوده و هر کدام خصلت‌های خود را دارند. مع الوصف بر نویسندگان و هنرمندان انقلابی است که باید به جهان و جامعه از جهانبینی‌ای پرولتری بنگرند و آن را رهنمای آفرینش خود قرار دهند. طرفداران مشی مائو در زمینه ادبیات و هنر به آنانی که از «محدود شدن و صدمه دیدن فردیت» می‌نالیدند، اعلام داشتند که چنانچه در «مانیفست حزب کمونیست» آمده «و برانداختن این مناسبات را بورژوازی برانداختن شخصیت و آزادی می‌نامد! و حق هم دارد که چنین بنامد. زیرا سخن بر سر برانداختن شخصیت بورژوایی، استقلال بورژوایی و آزادی بورژوایی است»، ما مطمئناً با سلاح جهانبینی پرولتری بر تکامل «فردیت» بورژوایی حمله می‌بریم، آن را محدود ساخته و بر می‌اندازیم نه تنها آن را برمی‌اندازیم بلکه «استعدادهای خلاق فیودالی، بورژوایی، خرده بورژوایی،

لیبرالیستی، اندیویدوالیستی، نیهلیستی و همچنین استعدادهای خلاق هنر برای هنر، استعدادهای ارستوکراتیک، منحط، بدبینانه و سایر استعدادهای خلاق غیر توده‌ای و غیر پرولتاریایی را ویران می‌سازیم.»

انحراف دیگری که مائو بر ضد آن ایستاد عبارت بود از «ادبیات دفاع ملی». مائو در برابر تجاوز جاپان، مشی تاکتیکی ایجاد جبهه متحد ملی ضد جاپانی را مطرح کرد ولی موکدا آموخت که باید رهبری، ابتکار و استقلال حزب کمونیست و ارتش سرخ در جبهه متحد تامین باشد. و این ضامن اصلی پیروزی در جنگ انقلابی ملی بود. اما مخالفان مشی مائو به بهانه ایجاد جبهه متحد، مبارزه طبقاتی و رهبری پرولتاریا را زیر پا کرده و از «دوستی و باهمی همه‌ی چینیان» حرف می‌زدند که باید شامل «جبهه ائتلافی» باشند. این طبعاً مشی‌ای بود در خدمت سیاست گومیندان مبنی بر ضدیت با کمونیست‌ها، خیانت به کشور و تمکین در برابر مشی سازشکارانه‌ی راست وان مین و دیگران.

با وصف آنکه از زمان ایراد «سخنرانی‌ها» و سایر آثار مائو درباره ادبیات و هنر بیش از ۶۰ سال سپری می‌شود و طی این مدت چین و جهان به طور کلی دستخوش تغییرات شگرفی شده اند اما روح اصلی آن کماکان معتبر بوده و بزرگترین و برنده‌ترین سلاح کمونیست‌های انقلابی در تشخیص و ترویج ادبیات و هنر انقلابی و تحلیل و افشای انواع ادبیات و هنر ضد انقلابی و خاینانه می باشد.

انقلاب بورژوا دموکراتیک: وظیفه انقلاب‌های کهن بورژوایی با امحای فیودالیزم و برقراری سرمایه‌داری انجام یافت.

بورژوازی در اروپا با رهبری دهقانان و پرولتاریایی که در آنزمان بسیار ضعیف بود، انقلاب‌های دموکراتیک بورژوایی را بر ضد مالکان فیودال از انقلاب کبیر فرانسه تا اواسط قرن نزدهم به فرجام رسانیدند. امحای فیودالیزم و دفن آن در زباله‌دان تاریخ، با توجه به حرکت تاریخی وظیفه‌ای مترقی بود.

زمانی که در ۱۸۴۸ بورژوازی با قیام‌های بزرگ پرولتری و دهقانی مواجه گردید، با روبنای فیودالی علیه دهقانان و پرولتاریا متحد شد تا آن را از طریق انقلاب از بالا تغییر دهد که درین مرحله باز هم بورژوازی مترقی به شمار می‌رفت.

از آنجایی که فیودالیزم در آسیا با قوت بیشتری مسلط و بورژوازی ضعیف بود، انقلاب‌ها در آسیا نمی‌توانستند همان راهی را بپیمایند که انقلاب‌های دموکراتیک بورژوایی در اروپا پیموده بودند. در هنگام وقوع انقلاب‌های دموکراتیک بورژوایی در اروپا، آسیا در ظلمت قرون وسطایی دست و پا می زد. با ظهور امپریالیزم در اروپا، انقلاب‌های دموکراتیک بورژوایی وظیفه پرولتاریا گردید. بخصوص از ربع آخر قرن ۱۹ که طبقه کارگر به عنوان طبقه‌ای عمده و برجسته تاریخ قد علم کرد و سرمایه گسترده و گسترده‌تر شده و از مرزهای ملی فراتر رفت، مشخصه مترقی‌بودن پیشین بورژوازی از بین رفته و به صورت طبقه‌ای ارتجاعی درآمد که علیه پیشرفت اجتماعی می‌جنگید.

پس از انقلاب اکتبر، دورانی نوین، دوران انقلاب‌های پرولتری آغاز یافت. مادامی که سرمایه‌داری به مرحله امپریالیزم پا نهاد و سیستمی استثماری جهانی را به وجود آورد، بورژوازی در وحدت با نیروهای فیودالی و سایر نیروهای ارتجاعی در برابر پرولتاریا و خلق‌های مستعمرات و نیمه مستعمرات صف‌آرایی

کرد.

همه‌ی این عوامل رسالت شکستن یوغ استثمار امپریالیستی و گشودن افق رهایی را بر دوش پرولتاریا و خلق‌های کشورهای تحت استثمار و ستم امپریالیستی گذارد.

انقلاب دموکراتیک نوین: مارکس و انگلس پیشبینی می‌کردند که انقلاب پرولتری نخست در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری به وقوع خواهد پیوست و بعد پرولتاریای پیروزمند به یاری مردم ستمدیده مستعمرات و نیمه مستعمرات در رهایی شان خواهد شتافت. اما چنین نشد. لنین هم می‌پنداشت که اخگر انقلاب پرولتری روسیه آتش انقلاب‌های پرولتری در کشورهای اروپایی را شعله‌ور خواهد ساخت. اما چنین نشد. لنین روی پیوند ارگانیک بین انقلاب روسیه و مبارزات آزادیبخش ملی در مستعمرات و نیمه مستعمرات تاکید ورزید. او از کمونیست‌های شرق خواست تا راه انقلاب را نه از لابلای متون مارکسیستی بلکه بر پایه‌ی اصول عام مارکسیزم و تجارب انقلاب اکتبر دریابند. همچنین لنین از انتقال مرکز انقلاب جهانی به آسیا سخن گفت.

در حقیقت ظهور اندیشه مائوتسه دون امری تصادفی نه بلکه همپای انتقال مرکز انقلاب جهانی به آسیا، ظهور آن تاریخاً اجتناب ناپذیر می‌شد. مائو حاصل این ضرورت تاریخی بود. او با به کار بستن خلاق و استادانه‌ی اصول مارکسیزم-لنینیزم در شرایط مشخص انقلاب چین، تئوری انقلاب دموکراتیک نوین در کشوری نیمه مستعمره و نیمه فیودالی را عرضه داشت.

مائو ثابت کرد که شرایط چین کاملاً متفاوت از شرایط روسیه است و بدینترتیب راهی که لنین انقلاب پرولتری را در

آنجا ظفرمندانه رهبری کرد، در چین نمی‌تواند کارساز باشد. اگرچه لنین و استالین به وجود تفاوت‌ها در دو کشور روسیه و چین اشاره نموده بودند اما طبعاً نمی‌توانستند راه انقلاب را در چین ترسیم کنند. لنین در مورد اینکه انقلاب دموکراتیک در کشوری نیمه فیودالی و نیمه مستعمره چگونه می‌توانست توسط پرولتاریا رهبری شود گفت: «این وظیفه‌ای بود که کمونیست‌های جهان قبلاً با آن روبرو نشده بودند.» تنها مائو بود که روشن نمود در کشورهایی مثل چین پرولتاریا در اتحاد با دهقانان با در پیش گرفتن استراتژی جنگ توده‌ای قادر خواهد بود امپریالیزم و سگ‌های زنجیری بومی‌اش را شکست دهد.

مائو اولین رهبر مارکسیستی بود که نقش و نیروی بالقوه تاریخی دهقانان تحت رهبری پرولتاریا را در چین دریافت و به ایجاد ارتشی مرکب از دهقانان و کارگران موفق شد که تا پیروزی انقلاب ستون فقرات حزب کمونیست به شمار می‌رفت. مائو برای تثبیت این اندیشه‌اش باید با مشی‌های راست و چپ مبارزات سختی را در داخل حزب و با کمینترن به پیش می‌برد.

تئوری انقلاب دموکراتیک نوین در واقع راه حل صحیح تضاد بین امپریالیزم و خلق‌های ستمدیده می‌باشد.

مائو با بکارگیری اصول مارکسیزم-لنینیزم، تاریخ و موقعیت چین و نیز تحلیل تضادهای عمده جامعه، پاسخ درست و درخوری به ماهیت، وظایف، نیروی محرکه، اهداف و آینده انقلاب در چین داد. او ابراز داشت که انقلاب چین تداوم انقلاب اکتبر است و جزئی از انقلاب سوسیالیستی پرولتری جهانی. انقلاب چین باید در دو مرحله صورت بگیرد: مرحله اول انقلاب دموکراتیک و پس از آن انقلاب سوسیالیستی. این دو مرحله دو روند انقلابی با

ماهیت متفاوت را تشکیل می‌دهند که ضمن تمایز از یکدیگر، با هم پیوندی درونی و متقابل دارند. و تنها به شرط تحقق نخستین پروسه انقلابی دموکراسی بورژوایی است که پیروزی مرحله دوم (سوسیالیستی) ممکن می‌گردد. انقلاب دموکراتیک تدارک لازم برای انقلاب سوسیالیستی به حساب می‌رود و انقلاب سوسیالیستی لزوماً و ناگزیر در پی انقلاب دموکراتیک می‌آید.

جنگ توده‌ای: مائو گفت حزب کمونیست که بر پایه تئوری و سبک کار انقلابی مارکسیستی-لنینیستی بنا شده، ارتش تحت رهبری چنین حزبی و جبهه متحد متشکل از کلیه طبقات و اقشار انقلابی تحت رهبری این حزب، سه سلاح کلیدی برای کسب قدرت و تحکیم آن محسوب می‌شوند.

تئوری جنگ خلق مائو فقط یک تئوری نظامی مارکسیستی نه بلکه تئوری جامعی است که جهات ایدئولوژیکی، سیاسی و نظامی مبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی، مشی توده‌ای حزب، بسیج و متشکل‌کردن توده‌ها در جنگ، اتحاد پرولتاریا با طبقات انقلابی جهت ایجاد جبهه متحد را در بر می‌گیرد.

مائو در مورد اهمیت جنگ‌های انقلابی توده‌ای در «درباره جنگ طولانی» نوشت که جنگ مقاومت ملت چین علیه جاپان جنگی « در تاریخ سرزمین‌های شرق بیسابقه بود. جنگی که در تاریخ جهان بمثابه جنگی کبیر ثبت خواهد شد.»

مائو در همین اثرش تئوری انقیاد ملی و سازش گومیندان را قاطعانه برملا و طرد کرد. و به مبارزه با آن گرایش در حزب رفت که به نیروی دشمن کم بها می‌داد و بر آن بود که دشمن با اولین ضربه شکست خواهد خورد زیرا گومیندان با نیروی

فوق‌العاده زیادش در مقابل جاپان به مقاومت پرداخته است. آنان شرکت موقتی گومیندان را در جنگ می‌دیدند ولی خصلت ارتجاعی و پرفساد آن را فراموش می‌کردند.

طرفداران تئوری انقیاد ملی و پیروزی سریع با شعار «اسلحه تعیین کننده سرنوشت همه چیز است» تصور می‌کردند که چین به علت اینکه سلاحش از جاپان بدتر است، حتماً شکست خواهد خورد. مائو گفت: «سلاح در جنگ البته عامل مهمی است ولی عامل تعیین کننده نیست؛ عامل تعیین‌کننده انسان است و نه شئی.» و «باید برای غلبه بر دشمن از بسیج سیاسی بطور کامل استفاده کنیم. این اقدامی تعیین کننده است؛ این اقدام فی‌الواقع دارای اهمیت قدر اول است، حال آنکه عقب‌ماندگی ما از نظر تسلیحات و یا در زمینه‌های دیگر دارای اهمیت قدر دوم است. بسیج مردم ساده سراسر کشور دریای پهناوری را ایجاد می‌کند که دشمن را در آن غرقه می‌سازد، شرایطی پدید می‌آورد که کمبودهای ما را در زمینه تسلیحات و یا در زمینه‌های دیگر جبران می‌نماید و مقدمات غلبه بر تمام مشکلات جنگ را فراهم می‌گرداند.»

مائو در طول جنگ مقاومت ضد جاپانی نه تنها به جمعبندی پرداخته و رهنمودهای بیشتری برای توسعه جنگ انقلابی در چین داد بلکه مبارزات بین‌المللی و جنگ جهانی دوم را به دقت دنبال کرده و به تحلیل می‌گرفت. او در جریان نبرد استالینگراد پیروزی بی تردید ارتش شوروی، مردم چین و نیروهای بین‌المللی متحد آنان را پیش بینی کرد و علیه کسانی که با بدبینی به اوضاع جهان می‌نگریستند نوشت:

«در تاریخ بشریت همواره نیروهای ارتجاعی که در شرف زوال و نابودی اند، بدون استثنا علیه نیروهای انقلابی به آخرین

مبارزه نومیدانه پناه می‌برند، و اغلب عده‌ی از انقلابیون در اثر قدرت ظاهری این پدیده که در پس آن ضعف باطنی پنهان است، چند صباحی گمراه می‌شوند و از درک این واقعیت اساسی عاجز می‌مانند که دشمن نزدیک به زوال و خود در آستانه پیروزی اند.»

مائو همانطور که در نوشته‌های قبلی‌اش موکداً و به طور مستمر از اهمیت مسلح بودن توده‌ها تحت رهبری حزب سخن می‌گفت، با جمعبندی ۱۷ سال جنگ داخلی و جنگ مقاومت ضد جاپانی نیز جمله‌ی مشهورش را بیان داشت که «خلق بدون یک ارتش توده‌ای هیچ نخواهد داشت.»

مائو در «اوضاع کنونی و وظایف ما» با اشاره به تلاش چانکایشک و امریکاییان برای استفاده از شیوه‌های نظامی کمونیست‌ها نوشت: «هیچ ارتش ضد خلقی قادر به استفاده از استراتژی و تاکتیک ما نیست. ارتش آزادیبخش توده‌ای کار سیاسی انقلابی پر توان خود را بر اساس جنگ توده‌ای و بر اساس وحدت ارتش و مردم، وحدت فرماندهان و رزمندگان و همچنان تلاشی ارتش دشمن رشد و تکامل داده است.»

طی دهه پنجاه که امپریالیزم امریکا کشورهای سوسیالیستی و مردم کشورهای دیگر را با سلاح‌های اتمی‌اش تهدید می‌کرد، مائو سمتگیری سال‌ها قبل را تکرار کرد: امپریالیزم امریکا ببر کاغذی است. حتی بمب اتم نمی‌تواند امپریالیزم امریکا را قادر سازد تا در یک جنگ تجاوزکارانه علیه چین یا کشور سوسیالیستی دیگر پیروز شود. و تقریباً بلافاصله پس از بنیانگذاری جمهوری توده‌ای چین بود که مائو بیهراس از اتمی بودن امریکا، خلق کوریا را در مقاومت علیه تجاوزکاران

امریکایی با اعزام صدها هزار سرباز داوطلب چینی کمک کرد.

مائو به ادامه مبارزه علیه نظرات رویزیونیستی در ارتباط با مشی نظامی که اسلحه را تعیین کننده می‌دانستند، از اصول پایه‌ای جنگ انقلابی دفاع کرد. او در بیانیه‌ای در پشتیبانی از مبارزه خلق ویتنام بر ضد تجاوز امریکا تاکید کرد که یک کشور کوچک می‌تواند یک کشور بزرگ را شکست دهد اگر مردم جرئت داشته باشند به پیکار برخیزند، سلاح به کف گیرند، به قدرت خود اتکا کنند و بجنگند تا ارباب کشور خود شوند.

مائو با باور به اینکه خلق و تنها خلق نیروی محرکه‌ای است که تاریخ را به پیش می‌راند، مشی «از توده‌ها به توده‌ها» را عرضه داشت که یک حزب کمونیست راستین بدون تمسک به آن نمی‌تواند از قدرت و پایگاه محکم توده‌ای برخوردار باشد.

<u>انقلاب فرهنگی:</u> متعاقب پیروزی انقلاب دموکراتیک، چین وارد مرحله انقلاب سوسیالیستی گردید. در جامعه سوسیالیستی پس از آن که مالکیت خصوصی بر وسایل تولید به طور اساسی به مالکیت سوسیالیستی متحول گشت، چه تضادهایی عمده می شوند؟ آیا هنوز طبقات، تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی در جامعه موجود اند؟ وظایف آنی و آتی انقلاب چین کدامند؟ مائوتسه دون تجربه دیکتاتوری پرولتاریا در جهان و چین را در وجوه مثبت و منفی آن جمعبندی کرده و اثر مهم «درباره حل صحیح تضادهای درون خلق» را به رشته تحریر دراورد. او در این کتاب نخستین بار در تاریخ مارکسیزم به طور سیستماتیک نشان داد که پس از آن که تحول سوسیالیستی مالکیت بر وسایل تولید اساساً انجام گرفت، هنوز هم طبقات به حیات خود ادامه می‌دهند؛

تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی جریان دارد و پرولتاریا هنوز باید به انقلاب کردن ادامه دهد. تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا با به راه افتادن «انقلاب فرهنگی پرولتاریایی» به عمل درآمد.

انقلاب فرهنگی پرولتری انقلابی بود بر اساس جمعبندی تجارب و تحلیل اوضاع در چین و اتحاد شوروی و به منظور تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا، جلوگیری از احیای سرمایه‌داری (که با روی صحنه آمدن خروشچف در شوروی جامه عمل پوشیده بود) و ساختمان سوسیالیزم. در انقلاب فرهنگی پرولتری اگرچه اشتباهات و زیاده‌روی‌های جدی رخ داد که خود مائوتسه دون هم به آنها معترف بود و در صدد جبران آنها برآمد، انقلاب عظیمی بود که طی ۱۰ سالی که مائو حیات داشت از احیای سرمایه‌داری و حاکمیت رویزیونیزم در چین جلو گرفت؛ میلیون‌ها کارگر و سایر توده‌های انقلابی به آگاهی طبقاتی بالاتر و درک ژرفتر از مارکسیزم–لنینیزم–اندیشه مائوتسه دون دست یافته و قدرت سیاسی را از آن خود و پاسدار آن می‌شناختند. انقلاب فرهنگی پرولتری تاثیر بیسابقه‌ای بر تشکل‌های کمونیستی در سراسر جهان در مبارزه علیه رویزیونیزم و حفظ و تقویت ماهیت پرولتری آنها برجا گذارد.

یادهایی از مائوتسه دون

در مورد شخصیت فردی مائوتسه دون و جایگاه رفیع او بین مردم چین فراوان گفته شده است اما شاید این جمله از ادگارسنو جامعتر از همه باشد که در همان معروفترین کتابش «ستاره سرخ برفراز چین» (۱۹۳۷) آمده است: «آنچه به او ابهت می‌بخشد اینست که او فقط رهبر یک حزب نبوده بلکه برای میلیون‌ها چینی واقعاً بسان یک آموزگار، سیاستمدار، استراتژیست، فیلسوف، شاعر، قهرمان ملی و بزرگترین آزاد کننده در تاریخ مطرح می‌باشد.»

بدون شک از برجسته‌ترین جهات شخصیت او اعتماد به خود در درک و چگونگی حل مسایل انقلاب چین در شرایطی بود که استالین به عنوان رهبر بلامنازع پرولتاریای جهانی پذیرفته شده بود و کمینترن در مرکز توجه احزاب کمونیست قرار داشت. مائوتسه دون دنباله‌رو بدون قید و شرط استالین و کمینترن نبود و در رهبری حزب از تحلیل خود و از وضع مشخص چین حرکت می‌کرد و زیر بار فشار از هیچ سو نمی‌رفت. او با آنکه استالین را به صفت رهبر کبیر انقلابی می‌ستود، از نشان دادن ریشه های ایدئولوژیک اشتباهاتش چشم نپوشید.

مائوتسه دون و کمینترن

با شکست اولین انقلاب چین در ۱۹۲۷ حزب کمونیست در

موقعیت بحرانی‌ای قرار گرفت. در آن زمان که تئوری حاکم در جنبش بین‌المللی کمونیستی عبارت بود از انقلاب کردن عمدتاً در شهرها، مائوتسه دون قیام درو خزانی را به راه انداخت، ارتش تحت رهبریش را به کوهستان جین‌گان رهبری کرد و کار حزب را به جای شهرها در روستاها تمرکز داد. او با ایجاد پایگاه‌های انقلابی، انجام اصلاحات ارضی و سازمان دادن قدرت سیاسی به دور نیروهای مسلح کارگری–دهقانی، به ابتکار محاصره شهرها از طریق دهات دست زده و در نتیجه پیروزی نهایی انقلاب دموکراتیک نوین را تضمین کرد.

قیام‌های مسلحانه در شهرها شکل اساسی انقلاب در سراسر تاریخ جنبش بین‌المللی کمونیستی از جمله کمون پاریس و انقلاب اکتبر را تشکیل می‌داد. حزب کمونیست چین در سال‌های اول ظهورش جنبش کارگران در برخی شهرها را به خوبی سازمان می‌داد. بعداً حزب کمونیست با حزب گومیندان متحد شده و به نخستین انقلاب علیه دیکتاتوران نظامی متوسل شد که تمرکز کماکان بر شهرها بود. پس از شکست اولین جنگ داخلی انقلابی ۱۹۲۷، وضع کاملاً دگرگون شد. به جای دیکتاتوران نظامی قبلی، چانکایشک و تعدادی دیگر از رهبران گومیندان، رژیمی ضد انقلابی به مراتب قدرتمندتر و بیرحم‌تر را مستولی ساختند و بدین گونه شهرهای مرکزی به نقاطی بدل شدند که در آنجا نیروهای ضد انقلابی شدیداً متمرکز بوده و برای جلوگیری از بروز انقلاب آمادگی کامل داشتند. تلفات جدی که سازمان‌های انقلابی در شهرها متحمل شدند، موجب تضعیف نیروی حزب گردید. ولی از آنجایی که چین کشوری نیمه مستعمره و نیمه فیودالی با رشد اقتصادی–سیاسی ناموزون بود، ضد انقلاب قادر نبود چنگالش را

در سراسر روستاهای وسیع بگستراند. غیر ازاین نبردهای گروهی بین دیکتاتوران نظامی گومیندان نیز بر تضعیف قدرت چانکایشک در روستاها می‌افرود. پس راه رشد انقلاب چین باید از معبر روستا و رشد نیروی انقلابی و قدرت سیاسی در آنجا می‌گذشت. و مائوتسه دون اولین فرد در حزب کمونیست چین بود که به این امر پی برد. او در پایان اولین دوره جنگ داخلی انقلابی در ۱۹۲۷ موکداً بیان داشت که مبارزه دهقانی تحت رهبری طبقه کارگر برای انقلاب واجد اهمیت حیاتی است. و در اکتبر ۱۹۲۷ هنگامی که حرکت نیروهای قیام درو خزانی هونان به چانگشا ناکام شد ، مائو سربازان را به کوهستان جین گان رهبری کرده و اولین پایگاه روستایی در تاریخ انقلاب چین را بنا نهاد و با اینکار نخستین جرقه «رژیم مسلح مستقل کارگران و دهقانان» را بر افروخت.

ولی تاثیر تئوری انقلاب در شهرها چنان ژرف بود که با وصف دگرگونی وضع، کمیته مرکزی حزب بر جنبش‌های کارگری در شهرها تمرکز می‌داد. قیام‌های مسلحانه در شهرها به منظور تسخیر آنها به عنوان آماج انقلاب چین به راه انداخته می‌شدند. نمایندگان اصلی این مشی اشتباه‌آمیز وان‌مین و لی‌لی سان بودند.

مسئله مهمتر و بغرنجتر درین میان پیوند این مشی با انترناسیونال کمونیستی بود. از ۱۹۲۲ تا ۱۹۴۳ که حزب کمونیست چین به عنوان یک شاخه‌ی انترناسیونال کمونیستی عمل می‌کرد نمی‌توانست رهنمودهای آن را نادیده بگیرد که در مواردی برای حزب چین و مبارزه انقلابی تحت رهبری آن بسیار مفید بودند. معهذا انترناسیونال کمونیستی در راهنمایی انقلاب

چین اشتباهات جدی را هم مرتکب شد. کمینترن به علت عدم شناخت دقیق از جامعه چین و ویژگی‌های انقلاب چین و بخصوص به علت عدم درک اهمیت جنگ پارتیزانی دهقانی و ایجاد پایگاه‌های انقلابی روستایی، اصرار داشت که مرکز انقلاب چین باید شهرها باشند.

در نیمه دوم ۱۹۳۰ مادامی که ارتش سرخ کارگران و دهقانان چین و پایگاه‌های انقلابی به پیشرفت‌های چشمگیری نایل آمده بودند، کمیته اجرایی کمینترن باز هم خواستار آن بود که حزب کمونیست چین نیروهای انقلابی دهقانی را برای محاصره شهرها و حتی شهرهای بزرگ و بزرگتر در مناطق غیر شوروی بسیج کند و تا به جایی پیش رفت که از حزب کمونیست چین خواست تا اعتصاب‌های عمومی را در کلیه شهرهای صنعتی یا لااقل در بعضی از آنها سازمان دهد. و مدعی بود که تنها به این گونه کارگران می‌توانند مسلح شده و به سربازان ارتش سرخ برای تسخیر شهرهای بزرگ صنعتی بپیوندند. در این موقع منحرفان «چپ» در حزب کمونیست چین که فقط به رهنمودهای کمینترن و موفقیت انقلاب اکتبر چشم داشتند به پیروی از نمونه اتحاد شوروی و پاره‌ای کشورهای دیگر اروپایی برخاستند. وان مین بیش از همه فعال بود و می‌خواست هدایات کمینترن یکسره، مو به مو، کورکورانه و بدون کوچکترین توجه به شرایط واقعی چین مورد اجرا قرار گیرند. ایدئولوژی انحرافی «چپ» و رهنمودهای ناسنجیده کمینترن صدمات سهمگین بر انقلاب چین وارد آوردند. مائوتسه دون با دور اندیشی و احساس مسئولیت نسبت به انقلاب چین، به دستورهای کمینترن اعتنا ننموده و علیه مشی انحرافی «چپ» قاطعانه به مبارزه برخاست. او در ۱۹۳۰ در

اثرش «علیه کتاب پرستی مبارزه کنید» نوشت: «پیروزی در مبارزه انقلابی چین بسته به درک رفقای چینی از شرایط چین است». مائو با جمعبندی و تحلیل تجربه پایگاه انقلابی کوهستان جین گان و منطقه مرکزی شوروی، به نوعی سیستماتیک تئوری قدرت سیاسی سرخ را تدوین نمود. تحت رهبری مشی صحیح نظامی مائوتسه دون، ارتش سرخ چهار حمله نابود کننده رژیم چانکایشک را درهم شکسته و به انقلاب تکان نوین بخشید. اما در بحبوحه این موفقیت‌ها بود که مشی انحرافی «چپ» وان مین قد علم کرده و بر نیروهای انقلابی ضربات سختی وارد آورد. تعداد ارتش سرخ از ۳۰۰ هزار به ۳۰ هزار و اعضای حزب کمونیست از ۳۰۰ هزار به ۴۰ هزار کاهش یافت که ارتش سرخ را به راهپیمایی طولانی واداشت.

چوئن لای در گزارشی درباره ششمین کنگره حزب (که به علت خیانت چانکایشک در ۱۹۲۸ در مسکو برگزار شد) ضمن اشاره به نظر بدبینانه‌ی بوخارین -که گزارشی به کنگره داد، در مورد شوراها و جنبش ارتش سرخ که به وسیله‌ی مائو به راه افتاده بود، اظهار می‌دارد که بوخارین حتی خواستار عزل مائو و جوده از سمت‌های شان و پرداختن آنان به مطالعه شد. اما «زمانیکه ما به چین برگشتیم و دستور تبدیلی رفقا جوده و مائوتسه دون را از ارتش سرخ مطرح نمودیم، آنان موافقت نکردند. در این موقع جنگ بین چانکایشک و دیکتاتوران نظامی گوانسی درگرفت. اگر چه ما با توجه به اینکه فرصتی برای توسعه ارتش سرخ دست داده از برکنار ساختن رفقا از وظایف شان منصرف شدیم اما نمی‌توانستیم درک کنیم که این کار در هر حال خطا بود.»

چوئن لای در ارتباط با مداخله و نقش منفی پاول میف

(رئیس پوهنتون سون یاتسن در مسکو و نماینده کمینترن در چین) می‌نویسد: «میف اظهار داشت که کادرهای رهبری حزب کمونیست چین از لحاظ تئوریک ناتوان اند ولی رفقای مبرزی چون وان مین و شن زمین وغیره وجود دارند که باید به کمیته مرکزی راه یابند. طبعاً تعداد کمی به حرف‌های او توجه می‌کردند. اما یکچنین صحبت‌هایی این اثر را بر محصلان داشت که آنان به کادرهای رهبری حزب به نظر حقارت بنگرند. و این حتی موجب برانگیختن مبارزه‌ای علیه هیئت حزب کمونیست چین در انترناسیونال کمونیستی شد. میف بین کارگران و محصلان مرز ایجاد کرد. مثلاً او سیان جوفا[۱۰] را بسیار می‌ستود.»

اضافه براین چوئن لای متذکر می‌شود که چگونه در جلسه نوامبر کنگره ششم، قیام درو خزانی به رهبری مائو که در واقع یک پیروزی بود، شکست ارزیابی شده و مائو از عضویتش در بوروی سیاسی حزب معزول گردید.

انضباط حزبی و نه پدرسالاری

در ۱۹۲۹ ما تحت رهبری کمیته حزبی جبهه به ریاست رفقا مائوتسه دون، جوده و چن یی کار می‌کردیم. در جلسات کمیته، رفیق مائو همیشه دیگران را به حرف زدن ترغیب می‌کرد. در جلسات به مسایل رسیدگی می‌شد و در پایان هر جلسه و نتیجه

۱۰- سیان جوفا در کنگره ششم در ۱۹۲۸ به عنوان منشی عمومی حزب کمونیست انتخاب گردید. در ۲۲ جون ۱۹۳۱ دستگیر شد وخیانت ورزید. اما از آنجایی که دیگر به درد گومیندان نمی‌خورد، دو روز بعد او را تیر باران کردند.

گیری، رفیق مائو به نکات معین صحبت هر رفیق انگشت می‌گذاشت. او مطلقاً و شدیداً مخالف شیوه فیودالی بود که رفیق در بالاترین مقام حرف آخررا بزند. از رفیق مائو بارها شنیده‌ام که: «ممکن است حق با من باشد، اما اگر اکثریت موافق نباشد باید طبق تصمیم اکثریت رفتار شود.»

(از «در اینجاست عظمت او» نوشته رییس پوهنتون نظامی و سیاسی ارتش آزادیبخش خلق چین)

برخورد به اشتباهات

از جنبه‌های تابنده و همواره آموزنده‌ی رهبران جهانی پرولتاریا یکی هم انتقادپذیری آنان بوده است. طبعاً اشتباهات یک رهبر را تحت هیچ شرایطی نباید جزء متشکله‌ی سیستم علمی ایدئولوژیکی که با نام وی عجین است، شمرد.

مائوتسه دون در ۱۹۴۵ حین برگزاری هفتمین کنگره حزب در اثرش با نام «اصول کاری برای هفتمین کنگره حزب» گفت که تفکر او همیشه درست و تمامی نظراتش همیشه مارکسیستی نبوده اند: «من خود مرتکب اشتباهاتی شده‌ام. در ۱۹۲۷ مقاله‌ای نوشتم که حاوی نقطه نظرات مارکسیستی بود اما در آن نقطه نظرات غیر مارکسیستی در مورد مسایل اقتصادی هم وجود داشتند. اینها اشتباه بودند. مضاف بر این طی ۲۰ سال گذشته، من در امور نظامی، سیاسی و حزبی دچار اشتباهات زیادی شده‌ام. اگر چه آنها را به روی کاغذ نیاورده‌ام اما این بدان معنا نیست که اشتباهات مذکور رخ نداده اند. حقیقت اینست که من مرتکب اشتباهاتی شده‌ام.»

★★★

صدر مائو خود به خاطر اصلاح اشتباهات به کار ایدئولوژیک می‌پرداخت. در گزارشی به مدرسه مرکزی حزب در اوایل ۱۹۴۵، تحقیق و بررسی در مورد سابقه کاری کادرها را مثبت ارزیابی کرده و در عینحال تحلیلی همه جانبه از اشتباهاتی که صورت گرفته بود به عمل آورد. او با صراحت بار اشتباهات را به دوش گرفته گفت: «من رئیس مدرسه حزبی هستم. کی باید مسئول اینهمه اشتباهاتی که در مدرسه رخ داده شناخته شود؟ بدون تردید من. کی مسئول اینهمه اشتباهاتی است که در ینان صورت گرفته است؟ باز هم من مسئولم.» و ادامه داد «معهذا ما باید اشتباهات را تحلیل کنیم. اشتباه هم چیز خوب است و هم بد. بد است چرا که شما مرتکب آن شده اید و خوب است چرا که شما مرتکب آن شده اید.» شوخی او حضار را به خنده انداخت. سپس رفیق مائوتسه دون روی این مسئله مکث کرد که باید از اشتباهات درس گرفت. او گفت آنانی که به دیگران برچسب زده اند در آینده بیشتر دقت خواهند کرد و آنانی که مورد اتهام قرار گرفته اند هم چیزی آموخته اند: آنان در آینده بیشتر مواظب خواهند بود تا آزادانه به دیگران برچسب نزنند زیرا خود از این امر رنج برده اند. رفیق مائو دستش را به علامت سلام بلند کرده و از آنانی عذر خواهی کرد که به غلط مورد اتهام واقع شده بودند: «اکنون من برچسب‌ها بر شما را می‌کنم. بر شما درود فرستاده و از شما عذر می‌خواهم.» بعد با شوخی گفت: «آیا سلامم را پاسخ خواهید گفت؟ اگر پاسخ نگویید، دستم را پایین نخواهم آورد.»

حاضـران در جلـسه بـه هلهلـه و هیجـان درآمدنـد. صـراحت و بی‌پیرایگی رفیق مائوتسه دون بسیاری را به گریه انداخت.

(از «یادهای آموزش و توجه رفیق مائوتسه دون به کادرها در ینان» نوشته وان شود او، معاون رئیس کمیته ملی کنفرانس مشورتی سیاسی خلق چین)

مائو و اعضای خانواده

پدر، مخصوصاً برادرم «آن ینگ» را، کـه در ارتـش اتحـاد شوروی افسر بود و استالین او را می‌ستود و در جنگ کوریا جان باخت، بسیار دوست داشت. مدتی طولانی پس از مرگ برادرم آن ینگ، تنها پدر سالخورده بود که باید اندوه عمیـق از دسـت دادن پسر گرانمایه‌اش را تحمل می‌کرد و در عینحال خبر غم انگیـز آن را از سانگولین (همسر آن ینگ) پنهان می‌داشت تا او با آرامش به تحصیلش مشغول باشد. طی این مدت، پدر چندین بار از کارهـا و زندگی شهیدان به سانگولین می‌گفت و با انگـشتان دسـت حـساب می‌کرد که چگونه پنج تن از اعضای خانواده‌ی ما قهرمانانـه جـان باختــه بودنــد.[۱۱] در آن هنگــام ســانگولین هنــوز منظــور او را نمی‌فهمید. سرانجام که از مـسئله آگـاهی یافـت، در غـم سـوزانی غرق شد؛ فقط یکسال بعد از ازدواج، مرگ آن ینگ را از او جدا

۱۱- در منابعی تعداد اعضای خـانواده مائوتـسه دون کـه در مبـارزه علیـه مرتجعان جان باخته اند، شش تـن گفتـه شـده اسـت: یانـگ کـای هـویی همسر ۲۹ ساله‌اش در ۱۹۳۰؛ برادرش مائو زمـن در ۴۷ سـالگی در ۱۹۴۳؛ مائو زتـن جـوانترین بـرادرش در ۳۰ سـالگی در ۱۹۳۵؛ مـائو زجـین پـسر کاکـایش در ۲۴ سـالگی در ۱۹۲۹؛ پـسر ارشـدش مـائو آن ینـگ در ۲۸ سالگی در ۱۹۵۰؛ مائو جویونگ برادرزاده اش در ۱۸ سالگی در ۱۹۴۶.

ساخته بود. او برای آنکه اندوه پدر را دو چندان نسازد در اتاق خودش پناه برده می‌گریست، با اینهم سر میز نان پدر از چشمان سرخ و ورم کرده‌اش به حالت او پی برد و در حالیکه قاشق را در دست داشت عمیقاً به فکر فرو رفت و بعد بدون خوردن چیزی آهسته اتاق نانخوری را ترک کرد. از آن پس سانگولین اندوهش را در قلبش نهان داشته و جلو ریختن اشکش را می‌گرفت. اما به هر حال پدر احساس او را به خوبی درک می‌کرد. پدر که می‌دید او با گذشت هر روز تکیده‌تر می‌شود به وی گفت: «جنگ است و جنگ جان انسان‌ها را می‌گیرد. فکر نکن که آن ینگ نباید برای خلق چین و کوریا جان می‌باخت چرا که پسر من بود.»

پس از آنکه خبر مرگ آن ینگ به آگاهی عامه رسانیده شد، پدر به سانگولین گفت: «از امروز تو دختر ارشدم می‌باشی.» از آن به بعد پدر توجه پر محبت و خاصی به او مبذول داشته و معمولاً شخصاً از وضع لباس، غذا وغیره چیزهای او وارسی کرده و او را در مکاتبه‌هایش «دختر ارشدم» می‌نامید.

زمانی سانگولین از پدر اجازه خواست تا جنازه آن ینگ به چین برگردانده شود. ولی پدر سرش را تکان داده و گفت: «شهیدان در هر کجایی می‌توانند به خاک سپرده شوند. چرا باید جنازه‌اش را اینجا بیاوریم؟ آیا هزاران هزار شهید داوطلب چینی در کوریا دفن نیستند؟» ذهن پدر پهنای یک اقیانوس بیکران را داشت. او منافع خلق را ملاک عشق و نفرتش قرار می‌داد.

او به عنوان پدری مهربان در برابر غم‌ها استواری نادری داشت. او داغ روحی سانگولین را به علت از دست دادن ناگهانی همسرش با تمام وجود می فهمید. در ۱۹۵۹ بنابر تقاضای سانگولین، او به مصرف خودش ترتیب سفر سانگولین را به

همراهی «شاو هوا» به کوریا داد تا بر سر آرامگاه آن ینگ برود. اما به خاطر رفع هر گونه زحمتی برای دولت کوریا به توصیه پدر، سانگولین و شاو هوا به سرپرستی رفیق ان رونگ به عنوان اعضای یک هیئت عادی به کوریا رفته، در سفارت خود ما اقامت گزیده و چند روز بعد بر گشتند.

بر سر سنگ قبر آن ینگ نوشته شده است: «آرامگاه رفیق مائو آن ینگ» و بر روی دیگر سنگ می‌خوانیم: «رفیق مائو آن ینگ از شائوشان ایالت هونان، پسر ارشد رفیق مائو تسه دون رهبر خلق چین. او در ۱۹۵۰ مصممانه به داوطلبان چینی پیوست و در ۲۵ نوامبر ۱۹۵۰ در جنگ مقاومت ضد امریکا قهرمانانه جان باخت.

از روحیه میهنپرستانه و انترناسیونالیستی رفیق آن ینگ نسل جوانتر برای همیشه آموخته و الهام خواهد گرفت. افتخار ابدی به آن ینگ شهید!»

پدر خاطره‌ی کلیه کسانی را که جان شان را برای انقلاب فدا کرده بودند گرامی می‌داشت. در ۱۹۳۰ که مادرمان به دست دشمن به قتل رسید، پدر رفقایی را فرستاد تا او را به خاک سپرده و به نام سه فرزندش سنگی بر آرامگاهش بنا نهند. او در شعری با نام «پاسخ لی شویی» عشق عمیق‌اش به مادر را با ستودن او به نام «سپیدار سربلند» بیان می دارد. او بارها درباره‌ی مادر حرف زده و او را به خاطر وفاداری و قهرمانی‌اش تمجید می‌نمود. او قصه می‌کرد که مادرمان با استواری از مادرسالمند و سه فرزندش گذشته و دلاورانه به سوی اعدام رفت؛ کاری که از انسانی عادی ساخته نیست.

روزی از پدر خواستیم که نسخه‌ای از شعر «پاسخ به لی

شویی» را با خط خودش به عنوان یادگاری‌ای به ما بدهد. او پشت میزش نشست و غمگینانه، قلم مویک را آرام در رنگ فرو برد. ما کاملاً خموش، پهلوی میز ایستاده بودیم و می‌ترسیدیم مزاحمش شویم. پس از لحظاتی او لای کاغذ مخصوص را باز کرده و بر آن نوشت «من گل سپیدارم را از دست دادم.» ما که فکر کردیم اشتباه کرده گفتیم «پدر، باید می‌گفتید "من سپیدار سربلندم را از دست دادم."» و با عجله کاغذ دیگری به او دادیم تا مجدداً آنرا بنویسد، اما او کاغذ را نگرفت و گفت: «مناسبتر است که او را گل سپیدار بنامم.» ما فهمیدیم که او چقدر مادرمان را دوست می‌داشت. با شنیدن پاسخ وی، از چشم‌های ما اشک سرازیر شد. ما دانستیم که وقتی او مادرمان را «سپیدار سربلندم» می‌خواند، این نشاندهنده‌ی تکریمش از وی بود ولی وقتی او را «گل سپیدارم» خطاب می‌کند این نمایانگر دلبندیش به اوست. پدر در چند دقیقه شعر را نوشت و بعد آن را با احترام و با دو دست به ما پیشکش کرد.

(به قلم مائو آنچنگ و شاو هوا پسر و عروس مائوتسه دون، ۱۹۸۳)

از مائوتسه دون بیآموزیم

آموختن از مائوتسه دون فقط یک شعار نیست بلکه دارای مضمون غنی‌ای می‌باشد. زمانی که شما نمایندگان از کنگره‌ی حاضر بر می‌گردید باید به تمام جوانان در روستاها، کارخانجات و شهرها در مناطق آزاد شده و در مناطق تحت سلطه‌ی گومیندان بگویید که این کنگره پشتیبان چیست تا میلیون‌ها تن آنان را بسیج و در پیش روی به طرف خود جلب کنیم. بهترین راه برای انجام این امر اینست که آنان را به پیروی از درفش مائوتسه دون فرا

بخوانیم. ضمن دعوت تمام جوانان ما برای گام نهادن به پیش زیر این درفش، باید دانست که این درفش که امروز آن را در دست داریم چگونه پدید آمد. مائوتسه دون انسان کبیری است که از خاک چین خودمان برخاسته است. در کار تبلیغاتی بین جوانان کشور، یا زمانی که خود از مائوتسه دون می‌آموزید باید به او مانند یک رهبر منزل از آسمان ، رهبر مادر زاد، نیمه خدا و یا رهبری که همانندش شدن ناممکن است، ننگرید. در غیر آن قبول وی منحیث رهبرما حرف میان تهی‌ای بیش نخواهد بود.

صدر مائو خاطر نشان می نماید که در روستا به دنیا آمد و بالید و در خرد سالی او هم در برخی از جوانب تفکرش خرافاتی و عقب‌مانده بود. مائوتسه دون شدیداً ناراحت شد که در کتابی چاپ شده در منطقه مرزی شانسی—چاهار آمده بود که او حتی در دهسالگی مخالف خرافات بوده و در سن کودکی هم به خدایان اعتقاد نداشت. رفیق مائوتسه دون می‌گوید که کاملاً برعکس، وقتی پسر خردسالی بود به خدایان اعتقاد داشت و فراتر از آن بسیار متدین بود. هنگامی که مادرش بیمار بود، برای بهبودش از بودا استدعا می‌جست. مطالب آن کتاب درباره صدر مائو واژگونه بودند وقتی گفته می‌شد او در کودکی هم خرافاتی نبود و با خرد ذاتی به دنیا آمده و از خرافات بریده بود. صدر مائو می‌گوید که این ادعاها با واقعیت وفق ندارند. افزون بر این در جامعه فیودالی آن زمان عموما ممکن نبود که فردی چه از خانواده ا ی دهقانی یا کارگری به یکبارگی از خرافات ببرد. صدر مائو در روستایی در پایان قرن نزدهم چشم به چهان گشود و ازینرونمی‌توانست تا حدودی خرافاتی نباشد. چرا توضیح این نکته ضروریست؟ زیرا ما نباید تصور کنیم که چون شماری از جوانان ما هنوز خرافاتی

اند پس نمی‌توانند آموزش ببینند و باید کنار گذاشته شوند. کودک خرافاتی دیروز می‌توانست صدر مائو امروزی شود (البته نمی‌گویم که هر کودکی می‌تواند صدر مائو شود). خرافات را میتوان از بین برد. آیا شما هم چند سال پیش خرافاتی نبودید؟ شما نمی‌توانید انکار نمایید که وقتی کودک بودید نق می‌زدید! نباید منکر کمبودهای دوران کودکی شد صرفاً به خاطر آنکه اکنون پیشرفت کرده‌اید.

در رابطه با دفاع از اصول دو چیز را باید از صدر مائو آموخت. اول پافشاری روی یک سمتگیری و دوم مشخص کردن آن. مشخص کردن تنها با درک آن توسط یک فرد یا پذیرش آن توسط تعدادی افراد میسر نیست؛ این امر وابسته به توده‌هاست. برای آنکه اصول در عمل پیاده شوند باید از سوی اکثریت مورد تایید، تصویب و اجرا قرار گیرند. در گرفتن جانب حقیقت دشواری‌هایی موجود است. صدر مائو نه فقط اصول را توضیح داده که چیست بلکه سیاست‌ها و تاکتیک‌های مشخص عملی کردن آنها راهم ارائه داشته است، و سیاست‌های او برای یک مرحله معین تاریخی، در انطباق با آن مرحله بوده اند.

خود را وقف مطالعه کردن- اینست یکی از ویژگی‌های صدر مائو. او هر روز به مطالعه می‌پردازد ولی بازهم احساس رضایت نمی‌کند. او معمولاً می‌گوید که این و یا آن موضوع را نمی‌فهمد و نیاز به مطالعه دارد. اگر می‌خواهیم شاگرد صدر مائو باشیم، باید از این روحیه‌ی او یاد بگیریم.

صدر مائو به حرافی میان خالی درباره حقیقت نمی‌پردازد بلکه حقیقت را با پراتیک مشخص تلفیق بخشیده آن را ملموس می‌سازد. اینست چگونگی دست یافتن ما به پیروزی‌های کنونی.

در آموختن از مائوتسه دون جوانان ما باید سیاست‌ها و تاکتیک‌های مشخص و نیز سمتگیری و اصول و حقایقی را که او نشانی نموده است مطالعه کنند؛ تنها بدینترتیب کار ما با واقعیت در پیوند فشرده خواهد بود. جوانان نباید خود را با لفاظی سرگرم سازند بلکه باید به عمل بروند. لنین رهبر انقلابی کبیر پرولتاریای جهان از «کمتر پرگویی سیاسی و بیشتر توجه به واقعیات بسیار ساده و کار روزمره» سخن می‌راند. این آموزشی گرانقدر برای جوانان ماست. اندیشه مائوتسه دون دارای این وجه ممیزه است که به حقیقت عام بیان مشخص داده و آن را در سرزمین چین به کار می‌برد. جوانان ما باید این نکته را نیز فراگیرند.

صدر مائو به نحوی خستگی ناپذیر یک حقیقت را توضیح داده، آن را مکرر در مکرر بررسی می‌کند تا همه آن را پذیرفته و به نیرو بدل شود. بنابرین برای تبدیل درک و خرد رهبران به نیروی توده‌ها، لازمست از یک پروسه آموزش و اقناع و گاه حتی یک دوره انتظار، انتظار به بیدار شدن توده‌ها، گذشت. وقتی نظرات صدر مائو از سوی همگان پذیرفته نمی‌شود، او صبر می‌کند. او نظراتش را در هر فرصت مساعد تشریح نموده و به آموزش و اقناع افراد می‌پردازد. او همین شیوه را در داخل حزب هم به کار گرفته است زمانی که نظرش مورد تایید دیگران قرار نمی‌گرفت. چنانچه قبلاً متذکر شدم، وضعیت طی ده سال جنگ داخلی همینگونه بوده است. رفیق مائو بر آن بود که ما باید به کار به منظور ایجاد مناطق پایگاهی تمرکز می‌دادیم و نه حمله به شهرها. اما نظرات او مورد پذیرش اکثریت که خواهان حمله به شهرها بودند، واقع نمی‌شد و او چاره‌ای نداشت جز پیروی از اکثریت. نتیجه این شد که ما شکست خوردیم. آنگاه او بلافاصله

در جلسه‌ای گفت: «خوب، ما باختیم؛ این ثابت می‌سازد که شیوه ی ما غلط است. بیایید آن را تغییر دهیم.»

اگر ارگان‌های رهبری حزب پیشتر از این نظرات صدر مائو را قبول می کردند، انقلاب آنگونه تلفات عظیم نمی دید و ما خیلی قوی‌تر می‌بودیم. از آنجایی که تاثیر جامعه عقب‌مانده‌ی چین در درون حزب و سازمان‌های انقلابی محسوس است، معمولاً اتفاق می‌افتد که نظرات صحیح به آسانی و فوری درک نشوند.

زمانی که خیانت ضد انقلابی چانکایشک بیشتر عیان گردید، تنها طبقات کمپرادور- بروکرات و زمینداران فیودال از وی پشتیبانی می کردند. اما بودند کسانی در حزب کمونیست که به انحراف «چپ» غلتیده و با بینش محدود خود اعتقاد داشتند که بورژوازی متوسط و خرده‌بورژوازی قابل اعتماد نیستند. آنان به صدر مائو گوش نداده و در نتیجه انقلاب شکست دیگری خورده و ما مجبور به راهپیمایی ۲۵ هزار لی شدیم. سپس صدر مائو برای مقاومت علیه تجاوز جاپان اتحاد با چانکایشک و سایر اعضای اقشار بالایی را مطرح نمود لیکن برخی‌ها می گفتند که اگر ما اتحاد می‌بندیم باید از هر مبارزه‌ای اعراض کنیم. صدر مائو جواب داد که چانکایشک و سایرین دشمنان داخلی ما هستند؛ ما با آنان متحد می‌شویم تا علیه دشمن ملی بجنگیم. ولی اینان شرکا و متحدان قابل اعتماد نیستند و ما باید مواظب آنان باشیم در غیر این صورت آنان بر ما خواهند تاخت. ما به اقداماتی متوسل شدیم تا جلو انحرافات راست و سازش‌های نا مطلوب را بگیریم.

برای به کار بستن موفقانه‌ی حقیقت جهانشمول مارکسیزم- لنینیزم در کشور، ما باید آن را با واقعیات چین انطباق بخشیم، وظایف بغرنج و مشخص را به عهده بگیریم، راسخانه به پیش

رویم، مدتی طولانی برزمیم و اکثریت خلق به شمول تعداد وسیع جوانان را جلب کنیم تا ما را در راهپیمایی به جلو همراهی کنند. ما نمی‌توانیم بر صرفاً دسته‌ی کوچک خودمان تکیه کنیم.

طبیعتاً، وحدت با جوانان و تربیت آنان بدان معنا نیست که تنها از شایستگی‌های حزب کمونیست به آنان بگوییم و نه از خطاهای آن. در کنفرانس کنونی جوانان، بجای کتمان اشتباهات حزب کمونیست، بسیاری از آنها را شناسانده‌ایم.

در مبارزه انقلابی مان، هیچکس نمی‌داند چه مقدار خون ریخته شده است، چقدر شکست متحمل شده‌ایم، یا چه تعداد بر خاک افتاده اند. ولی ما حتی در ناگوارترین اوقات هم نباید امید خود را از دست بدهیم. همانطوری که صدر مائو گفته است، ما باید دوباره بایستیم، خون‌ها را بشوییم، رفیقان جان باخته را به خاک سپاریم و مجدداً به نبرد برویم.

(قسمت‌هایی ازمقاله «از مائوتسه دون بیاموزیم» جلد اول منتخب آثار چوئن لای)



رفیق مائوتسه دون در اولین جلسه‌ی کنفرانس مشورتی سیاسی خلق چین در سال ۱۹۴۹



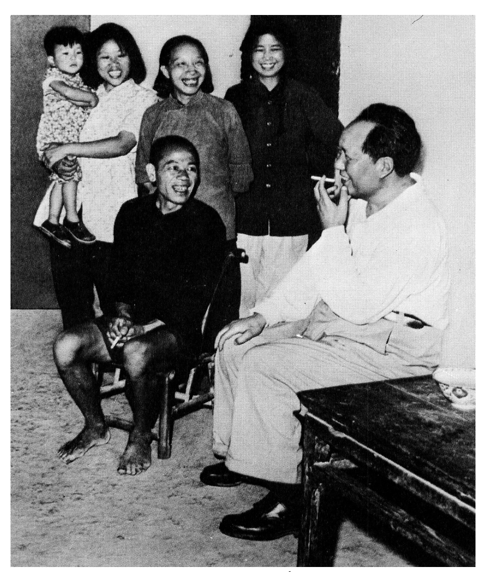
مائو در سال ۱۹۱۲

مائوتسه دون با چوئن لای و جوده



مائو با پسر ارشدش مائو آن ینگ که در سال ۱۹۵۰ در جنگ کوریا جان باخت.





مائو با یک خانواده‌ی دهقان

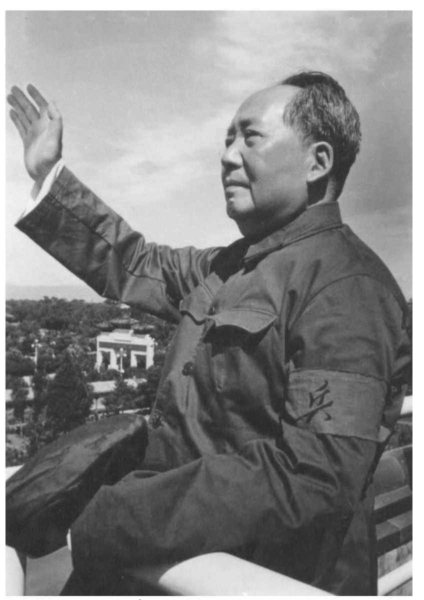


مائو با شماری از دانشمندان

مائو با دهقانی از آیغور



مائوتسه دون در جریان انقلاب فرهنگی



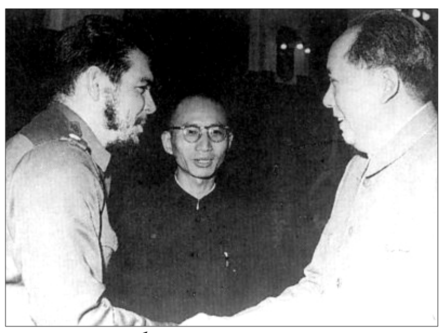
مائوتسه دون در جریان انقلاب فرهنگی با ارتش سرخ

مائوتسه دون و چوئن لای در هفتمین کنگره حزب کمونیست چین




مائوتسه دون و استالین


مائوتسه دون و هوشی مین


مائوتسه دون و ارنستو چه گوارا



مائوتسه دون در سال ۱۹۵۴

مائوتسه دون در جریان سخنرانی‌اش «درباره‌ی حل صحیح تضادهای درون خلق»



مائوتسه دون در حال گزارش‌دهی به کادرهای حزبی در ین آن